

تحلیلی از:

ماهیت طبقاتی

دولت بعد از قیام

مقدمه

حدود ۵ ماه از استقرار دولت جدید می‌گذرد. مسائل و مشکلات فراوانی در مقابل نیروهای انقلابی جامعه قرار گرفته است که پاسخ کوئی به آنها، برای راه یابی مبارزه و ارائه برنامه از جانب نیروهای طرفدار طلبانه کارگر نیاز مبرم جنبش می‌باشد. یکی از اساسی‌ترین این سئوالات ماهیت دولت بعد از قیام می‌باشد. اساساً "شاید کلمه نیروهای مدعی طرفداری از طبقه کارگر به این اصل که" مسئله اساسی هر انقلابی موضوع قدرت خاکه در کشور است، بدون توضیح این مسئله نمی‌توان از هیچ گونه شرکت آگاهانه در انقلاب و بطریق اولی از رهبری بر آن صحبت کرد". اعتقاد دانشمندان باشند. ولی اعتقاد صوری به یک اصل مارکسیستی با فهم آن لزوماً یکی نیست. توضیح ماهیت طبقاتی دولت در واقع از آن رو لازم و ضروری است چرا که هر نوع برنامه - تاکتیک نیروهای م - ل از این چنین تحلیلی نشأت می‌گیرد. کافی است که ما به حرکت نیروهایی که تاکنون سعی نموده‌اند از دولت تحلیلی به عمل آورند توجه نمائیم به بی‌بایگی و تزلزل خود آن نیروها را بر روی تحلیل ایشان مشاهده کنیم. اکثر تحلیل‌پایان که تاکنون منتشر شده است بر این اساس قرار گرفته، که دولت جدید ماهیتی "ملی" یا "امپریالیستی" دارد (از طرف خرده بورژوازی تا بورژوازی ملی) و در آخر هر یک از این مباحث نیز این چنین نتیجه گیری می‌کند که باید از حرکات ضد امپریالیستی دولت پشتیبانی نمود. برای اینکه بی‌اساس بودن این تحلیل‌ها را و عدم اعتقاد حتی خود این نیروها را ارزیابی کنیم، کافی است عمل این جریانات را در نظر بگیریم و ببینیم که از کدام حرکت "ضد امپریالیستی" دولت (اگر انجام گرفته باشد) دفاع کرده‌اند؟ در واقع این نیروها به شکل پراگماتیستی (نه از روی تحلیل) به این جمع بندی شاید رسیده‌اند که دولت ماهیت "ملی" ندارد. ولی از آنجا که این مسئله را نمی‌توانند با تئوری‌های مورد قبول خود پاسخ گویند عملاً "در یک المفاظ فکری و بالطبع ملی گیر کرده‌اند و مجبورند برای هواداران خود هر روز هر حرکت "بزرگ دولت را بوجد نمایند و دست آخر به این نتیجه برسند که جریانات "ناسیستی" و "امپریالیستی" در درون دولت دارد غالب می‌گردد اگر بویستن به بدشراکتی که خواست ارائه تحلیل دقیق از دولت را ندارند

بنا بر آنجا... تأثیر بسند مسائل اساسی جامعه، توضیح شرایط اقتصادی.

اجتماعی را بدهند است که به انحراف کشیده می‌شوند . روشن است که دولت به عنوان نیروی سرکوبگر یک طبقه بر علیه طبقات دیگر جامعه نه به عنوان نیروی جدا و مافوق عمل می‌نماید ، بلکه حافظ روابط اقتصادی - اجتماعی موجود در جامعه می‌باشد . مابین دلیل برای ارائه یک تحلیل جامع از ماهیت طبقاتی دولت ، آن تحلیل بساید از یک مجموعه اقتصادی - سیاسی برخیزد ، در غیر این صورت اساس تحلیل بر مبنای انعکاسات حرکتی دولت و یا افراد درون آن سرچشمه خواهد گرفت . که این خود اساس انحراف ما از تحلیل دولت می‌گردد ، ضربات و لطمه ای که یک تحلیل نادرست از دولت به جنبش وارد می‌سازد می‌تواند ما را به اهمیت این بحث واقف گرداند .

به گذشته تاریخی جنبش خود نگاهی بیفکنیم . در اوائل به قدرت رسیدن رضاشاه که برسید کوندنای انگلستان به نخت سلطنت تخت خود ، بیانگر یکی از این انحرافات بود که از تشخیص نادرست دولت وی سرچشمه می‌گرفت . از آنجا که نیروهای مارکسیست جنبش قادر نگردیدند که عمل سر کار آمدن رضا خان فلد را و حرکت امپریالیسم انگلیس را توضیح دهند ، به آنجا رسیدند که از انعکاسات حرکتی وی مانند سرکوب خوانین فئودال احداث راه آهن و تشابه حرکتی وی با اتاتورک در ترکیه (بخش عظیمی از نیروهای مارکسیست) را به ارزیابی اینکه دولت وی " ملی " است رسانند ، و تاثیر این تحلیل نادرست و انحرافی و صدمات آن به جنبش تاحدی بود که حتی امروز نیز به عنوان جمافی بر علیه نیروهای م - ل مورد استفاده قرار می‌گیرد . خارج از اینکه خود این تحلیل غلط در همان مقطع حقه لطمانی به جنبش وارد ساخت ، مثال تاریخی دیگری که باز از عدم داشتن یک تحلیل علمی از دولت سر به ای بر بیکر جنبش ضد امپریالیستی خلق ما وارد نمود . به خورد حزب نموده بر دولت مصدق بود . آنها نیز با موضع گیری نادرست خود نسبت به دولت مصدق و ذکر اینکه چون دولت مصدق میخواهد از آمریکا وام دریافت کند . . . از موضع چپ روانه از آن پشتیبانی ننمودند و دیدیم که در ۲۸ مرداد کار به کجا کشید و حضرات بوده ای به مانند نعلناجهان می‌اختیار ناظر سرنگونی دولت وی و استقرار دوباره سلطنت منحوس محمد رضا شاه گردیدند . در واقع این اشتباهات و انحرافات بر اساس به این خاطر بود که این نیروها قادر نگردیدند از اهداف اصلی

جامعه و اینکه دشمن اصلی کیست ، و شرایط اقتصادی - اجتماعی جامعه چیست و اینکه هر نیروی اجتماعی ناچه اندازه قادر به ادامه مبارزه ضد-امپریالیستی می باشد ، تحلیل نموده و با یک برخورد راست روانه و چپ روانه عملاً جنبش را به فیقرا بردند . پس مشاهده می کنیم که عدم ارائه تحلیل از دولت ناچه اندازه در حرکت جنبش ، در تعیین تاکتیک ، برنامه و ... با تأثیر بلافاصله دارد . ثانیا - از آنجا که اکثر نیروهایی که تاکنون سعی نموده اند از ماهیت دولت تحلیل کنند ، از مکانیزمهای سیاسی - اجتماعی سرمایه داری وابسته تحلیل ندارند و شرایط بااصطلاح دمکراسی " بورژوازی " موجود را دلیلی بر ملی بودن دولت قلمداد می کنند ، در عمل کلیه حرکات خود را بر این اساس قرار می دهند و میز از آنجا که این رفتار نمیتوانند درک کنند که این نوع شرایط (" دمکراسی بورژوازی ") جز اختطت این سیستم نیست ، بلکه شرایطی گذرا و ناپایدار می باشد ، در عمل همان ضربه ای را به جنبش خواهند زد که در تاریخ بارها شاهد آن بوده ایم .

ما در اینجا از کمیته مرکزی حزب توده که به خاطر نظرسنات رویزیونیستی اش و گذشته سرایا غیر مارکسیستی آن بیش از آنچه امروز انجام می دهد توقع نداریم ، این حضرات فکر می کنند که چپ روی دوران بعدی را قادر خواهند بود با گروش ۱۸۰ درجه ای خود و حمایت بی چون و چرا از قدرت حاکمه جدید توجیه نمایند . و در انجام آن تا به آنجا میسر می روند که از فاشیستها نیز دفاع می کنند (سرکوب مطبوعات ، دفاع از اشغال جبهه ملی به نفع دار و دسته پان ایرانیست فروهر ...) .

دسته ای از رفقا هم که به علت گذشته سرایا النفاطیشان و بینش غلطی (کنفرانس وحدت) نه در گذشته قادر گشتند که به مسائل جنبش پاسخ گویند و نه امروز باسخی روشن ارائه می دهند . رفتاری که ماهیت دولت را ناسطح " لیبرالینا " ارتقا می دهند و با این حرکت خود نه تنها هواداران خود را گم می سازند بلکه ناآگاهانه سیاستهای بورژوازی کمپرادور را توجیه می کنند نیز هرجی نیست . منتهی رفتاری که خود را سازمان چریکهای فدائی خلق ایران می دانند ، نیز مناسطانه به خاطر گرایشات و نظرات مختلف درون خود از طیف تمایلات فکری رویزیونیستی تا مخالفین این تفکر نیز عملاً قادر نگشته اند که گذشته برافتخار سازمان چریکهای فدائی خلق را

ادامه دهند ، عدم ارائه برنامه از جانب این رفا و گنج گذاشتن هواداران خود که ناشی از تحلیل رفا از شرایط سیاسی - اجتماعی جامعه ، دولت ... بوده ، عملاً "ضربه ایست بر بیکر جنبش چپ ، آیا رفقای که بسک روز دولت را با نهادهای دمکراتیک و ضد امپریالیستی ارزیابی می کنند ، روزی دیگری آن را ضد کارگری و ضد مردمی قلمداد می نمایند ، ... قادرند که برنامه ای برای جنبش ارائه کنند ؟ در صورتیکه همه به آن اصل لنینی که بدون توضیح مسئله دولت نمی توان از هیچ گونه شرکت آگاهانه در انقلاب و بطریق اولی از رهبری بر آن صحبت کرد باصطلاح اعتقاد دارند ، پس حرکت کور و پراگماتیستی سازمان از بعد از قیام در واقع علل اساسی در نهاد تفکری رفقای رهبری آن باید دانسته باشد ، به نظر ما رهبری سازمان ح ف خ از درگیر شدن با دولت هراس دارد ، با این دلیل که می خواهند "با کوتاه آمدن مقابل آنها فشار موجود بر سازمان را کمتر سازند ، روشن است که این هم از درک نافی از شرایط جامعه نشاءت گرفته است ،

به هر رو ما در بحث خود سعی نموده ایم که در حد توانمان به نکات و مسائل موجود در رابطه با دولت پاسخ گوئیم ، امید است که با برخورداری از سباحت رفقای مختلف قدمی در روشن تر نمودن معضلات جنبش و در ادامه آن ارائه برنامه برداشته باشیم ،

بخش اول :

ماهیت دولت در جوامع زیر سلطه

ابتدا قبل از آنکه به تحلیل از ماهیت طبقاتی دولت بپردازیم لازم است به دو شیوه تحلیل از دولت که غیر علمی و نادرست بوده و بسیاری از نیروهای سیاسی بدان توسل جستند اشاره ای بنماییم . سپس روش صحیح را توضیح داده و ترک خود را از ماهیت طبقاتی دولت کنونی بیان مینماییم .

۱- برخی از نیروهای سیاسی در تعیین ماهیت طبقاتی دولت قنونی صرفاً " به مطالعه ماهیت افراد و نیروهای سیاسی تشکیل دهنده آن میپردازند و کوشش میکنند از این راه یعنی تعیین ماهیت طبقاتی آنها ماهیت دولت را ارزیابی نمایند ، مثلاً " میگویند اکثریت افراد درون دولت را " لیبرالها " تشکیل میدهند پس ماهیت دولت " بورژوازی لیبرال " است . برخی دیگر میگویند دولت را مجموعه ای از نمایندگان بورژوازی ملی و خرده بورژوازی تشکیل میدهد ، ولی چون بورژوازی ملی غالب است پس ماهیت دولت بورژوازی ملی است ، و با عده ای دیگر معتقدند که دولت کنونی یک دولت خرده بورژوازی است چون امام خمینی نماینده این بخش است و از نفوذ بسیاری برخوردار است . (۱)

این نحوه برخورد نظیر این می ماند که مثلاً " بگوئیم : " جامعه از مجموعه انسانها تشکیل شده است ، پس برای مطالعه آن باید تعابلات ، خواستها و در یک کلام ماهیت انسان را شناسائی کنیم . اگر این کار انجام شود براحتی می توان جامعه را در کل شناخت ، البته انسان هم یک موجود بیولوژیکی است و برای شناختن ماهیت آن باید اجزا" تشکیل دهنده آن ، مثل چگونگی عملکرد مغز ، غریزه های طبیعی و فعل و انفعالات بیولوژیکی درون آن را مطالعه کرد " . بدین ترتیب با این نحوه تفکر ، مطالعه جامعه

خلاصه می‌شود در معالجه چگونگی کار دستگاه گوارش با چگونگی تولید مثل انسان، که روشن است جقدر مضحک و غیر علمی است. این شیوه تحلیل در اساس برخوردی مکانیکی و غیر علمی است چرا که پدیده ای همچون دولت نه تنها معادل جمع جمعی اجزا تشکیل دهنده آن نیست بلکه حتی قانونمندی های کل سیستم بر اجزا آن نیز تاثیر متقابل گذارده و عملکرد آن را دگرگون می‌سازد. یک فرد یا هر بیت و خواست هنگامی که در یک سیستم اقتصادی - اجتماعی مشخص فرار می‌گیرد نه تنها قادر نیست روند حرکت آن را تغییر دهد بلکه کلیه فعالیت های خود او نیز در چهارچوب قانونمندی های کل آن سیستم معانی و مفاهیم خاص خود را بیابد. بنا بر این استنباه خواهد بود اگر برای تحلیل از ماهیت دولت نقش افراد و نیروهای سیاسی را عمده نموده و از قوانین حاکم بر کل پدیده غفلت بوریم. برخورد به شیوه تحلیلی یکی از این جریانات شاید قضیه را روشن تر سازد. زیرا که در تحلیل خود از یک شیوه مکانیکی استفاده نموده و حرکت پدیده ای مانند دولت را از تاثیر متقابل نیروهای درون آن نتیجه می‌گیرد. البته این شیوه تحلیل اول بار توسط آقای دورنیک مطرح شد. سپس توسط بوگدانف بروشنی فرموله گردید و برخارین سعی نمود تا آن را گسترش بخشد. قبل از اینکه سخن این دسته از رفقا را مورد بحث قرار دهیم تنها به ذکر این نکته اکتفا می‌کنیم، که اساس این تفکر متعلق به ماده گرابان قرن ۱۸ میلادی بوده، که برای تحلیل از پدیده ها سعی می‌نمودند تا تاثیر متقابل بخش های مختلف آن پدیده را مورد نظر قرار دهند. پلخائف در همین رابطه چنین پاسخ می‌دهد:

"تقریباً همه روشنفکران ما چنین استدلال می‌کنند، آنها از دیدگاه تأثیر متقابل به حیات اجتماعی می‌نگرند. . . و این البته دیدگاه قایل توجهی است. بی شک بین کلیه جنبه های حیات اجتماعی تأثیر متقابل وجود دارد. اما بدیختانه این دیدگاه قابل توجیه کمک چندانی به حل قضیه نمی‌کند. معلوم است. چون کمترین اشاره ای به دستگاه نیروهای که بر یکدیگر تاثیر می‌گذارند، ندارد. . . . چون تاثیر متقابل به هیچ وجه پدیده های اجتماعی را برای ما توضیح نمی‌دهد. به منظور درک تاریخ بشر و در این مورد یعنی، تاریخ عقاید بشر از یکسو و تاریخ آن مسائلات

اجتماعی که بشر در مسیر تکامل خود آنها را پشت سر گذاشته است از سوی دیگر، باید از دیدگاه تأثیر متقابل فراتر رفت و در صورت امکان عاملی را کشف کرد که هم تکامل محیط اجتماعی و هم تکامل عقاید را تعیین میکند.

(تکامل نظر مونیستی تاریخ - پلخائف) (۲) . این دسته از رفقا در تحلیل خود ابتدا نیروها و گرایشات مختلفی را در درون دولت ارزیابی نموده و از برآیند این گرایشات ماهیت و روند حرکت دولت را تعیین میکنند . رفقا در تحلیل خود به چهار گرایش " امپریالیستی " ، " فاشیستی " ، " لیبرال ملی " و " مذهبی " میرسند و میگویند " تصمیمات سیاسی و افتعادی که از طرف دستگاه حاکمه اتخاذ میشود برآیند فشارهای نیروهای درون دستگاه حاکمه از یکسو و " فشار ازبائین " جنبش طبقه کارگر و خرده بورژوازی را دیگر از سوی دیگر است " . (۳) سپس با این ادعا که " گرایش لیبرال ملی گرایش غالب است ماهیت دولت را بورژوازی ملی با شباهت واپستگی و خصلتهای سازشکارانه ارزیابی می کنند ، رفقا در ادامه مطرح می کنند که " گرایش امپریالیستی " و " گرایش فاشیستی " در حال رشد بوده و شدیداً " خطر بر هم خوردن " تعادل " کنونی وجود دارد که در این صورت ماهیت دولت دگرگون می شود . بر این معنا گروه به نیروهای انقلابی رهنمود میدهد که :

" شناخت از دو گرایش اصلی درون دولت موقت و حمایت از گرایش ملی در تبال گرایش امپریالیستی از یکسو و لیبرالیسم بورژوازی در تبال تنگنظری و اقدامات ضد دمکراتیک خرده بورژوازی از سوی دیگر وظیفه ناکنیکی نیرو های انقلابی است " . (۴) یعنی نیروهای انقلابی موظفند با اقدامات خود کفه را به نفع " گرایش لیبرال ملی " نسبت به گرایشات دیگر سنگین تر نماید .

۲- برخی دیگر از نیروهای سیاسی در تحلیل از دولت تنها به مطالعه تجربیدی انعکاسات خارجی عملکرد دولت و مطابسه آنها با نمونههای تاریخی مبردازند و بدون آنکه ماهیت خاص جامعه حویبتر را مورد نظر قرار دهند میخواهند از این طریق ماهیت دولت را تعیین نمایند . مثلاً میگویند این دولت بورژوازی لیبرال است چون گفته ها و اعمالی که انجام میدهد نظیر گفته ها و اعمال بورژوازی لیبرال در روسیه است . (۵) این آقایان که در تمام طول عمر حیات سیاسی خود هیچگاه یک خط فکری ثابت و یک تحلیل منسجم (حتی به غلط) از شرایط اقتصادی اجتماعی و سیاسی

جامعه نداشته اند و همواره تنها الگو بردار "حوبی" از دیگر انقلابات جهان بوده اند. اینمار نیز انقلاب موریه ۱۹۱۷ روسیه را الگو معادل تحولات اخیر فرار داده و با مقایسه این دو انقلاب نتیجه میگیرند که دولت بازرگان نظیر دولت بورژوازمبیرال روسیه در آن زمان میباشد. پس ماهیت بورژوازمبیرالی دارد و امام خمینی و طرفدارانش نیز همان اس-آرها و منشویکهای آن زمان هستند (و لابد خودشان هم بلشویکهای این دوران میباشند). بعضی از این نیروها در این فرینه سازی و الگو برداری کار راه آنجا میروانند که نظیر رهنمود لنین در مورد شوراهای کمونیست چهار رهنمود میدهند که در کمیته های امام باید نفوذ کرد و قدرت اجرایی آنها را بدست گرفت (و البته لابد با لباس مبدل یعنی با عیال و عماما) (۶) این شیوه تحلیل نیز برخوردی سطحی و غیر علمی است. مطلقه صرف تبلورات بدون در رابطه بدین آنها با قانونمندی های درونی و کیفیت خاص پدیدار راه نتیجه گیریهای غلط و فاجعه آمیز میروانند. (۷)

۳- و اما برخورد صحیح چگونه است. مارکسیسم-لنینیسم بصفا میآموزد که ماهیت طبقاتی دولت بعنوان ابزار سرکوب یک طبقه بر علیه طبقات دیگر و حافظ منافع طبقه حاکم، تنها در چهارچوب چگونگی برخورد آن به ساخت اجتماعی-اقتصادی جامعه و روابط تولیدی حاکم بر آن و بادر یک کلام چگونگی برخورد آن به تضاد اساسی جامعه مشخص میگردد. و گنجه جنبه های دیگر از جمله جایگاه و عملکرد اجزای متشکله آن و همچنین سیاستها، عملکردها، فرازونشیبها و تبلورات خارجی حرکت آن در چهارچوب و در رابطه مستقابل با این مشخصیگانه خاص قابل بررسی و مطالعه است. مثلا "در یک جامعه سرمایه داری کلاسیک مستقل از اینکه چنانچه و احزابی ارگانیهای مختلف دولت (کابینه، پارلمان و...) را در دست دارند، تا زمانی که این دولت بر مبنای حفظ و تقدیس مالکیت خصوصی بر ابزار تولید جامعه استوار باشد یک دولت بورژوازی است حتی اگر بعضی فلان حزب کمونیست اکثریت را در پارلمان و کابینه دولت فلان کشور سرمایه داری بدست آورد ولی در جهت استراکی نمودن مالکیت بر ابزار تولید اقدامی ننماید. گنجه فعالیتهاش در خدمت حفظ و رشد روابط سرمایه داری فرار گرفته و دولت همچنان یک دولت بورژوازی باقی خواهد ماند. البته روشن است این حزب قادر به چنین کاری نخواهد بود مگر آنکه در ابتدا کل ماشین دولتی بورژوازی موجود را نابود کرده و دولت جدید پرولتاریائی را پایه ریزی کند.

اما بهیچموضع کشورهای تحت سلطه چگونه است. در این جوامع مبارزات طبقاتی و آزادیبخش با هم در می آمیزند و بسنه به نوع، چگونگی، و درجه تکامل سلطه امپریالیسم اهداف مبارزه، نیروهای اجتماعی شرکت کننده در آن قابلیت این نیروها در رهبری و در اعمال منافع طبقاتی خویش پس از پیروزی و شیوه تعیین میگردند.

الف - در استعمار به شیوه کهن که کشور تحت سلطه با هجوم و اعمال نظامی روبرو بوده و کلیه روابط سنتی جامعه بشدت سرکوب میگردد مبارزه آزادیبخش نضاد اساسی و مبارزه طبقاتی را تحت الشعاع خود قرار داده و کلیه نیروهای اجتماعی را به مقاومت در مقابل کشور اشغالگر و یک دیگر می کشاند.

حتی در شرایط فئودالیها نیز در این مبارزه شرکت نموده و ممکن است رهبری آن را نیز بدست گیرند. بغرض پیروزی این مبارزات و اخراج کشور استعمارگر، اگر دولتی که روی کار میآید روابط کهن فئودالی حاکم بر جامعه را دگرگون نسازد همچنان ماهیتی فئودالی خواهد داشت.

ب - مبارزه آزادیبخش در جوامع نیمه مستعمره با مبارزه بر علیه فئودالیسم در هم گره نخورد و نابودی یکی بدون نابودی دیگری امکان پذیر نمیکرد. در اینجا امپریالیسم و فئودالیسم بطور تاکنیکی انحصاری نامقدس میبنددند تا خلق را زیر ستم مضاعف خویش گیرند.

در این جوامع بورژوازی ملی در تحت شرایطی خاص میتواند برای دوره ای رهبری مبارزات ضد امپریالیستی ضد فئودالی را بدست گیرد و دقیقاً باین خاطر که امپریالیسم هنوز کلیه شرایبهای تولیدی جامعه را بطور کامل بر سلطه انحصارات خویش نکشانده و هنوز جامعه را بصورت حزنی ارگانیک از کل سیستم سرمایه داری جهانی در نیاورده است. بصارت دیگر باین دلیل که هنوز اقتصاد فئودالی و اقتصاد ملی بورژوازی وجود دارد و جامعه هنوز قادر است تا حدی بطور مستقل تجدید تولید کند و شرایبهای اقتصادی خویش را بگردش درآورد بورژوازی ملی قادر می گردد حداقل برای دوره ای استقلال سیاسی خود را حفظ نموده و حتی در جهت قطع برخی از شرایبهای اقتصادی سرمایه جهانی اقدام نماید، ولی این بورژوازی قادر نیست حاکمیت سیاسی و اقتصادی خود را تثبیت نموده و

تحکیم بختند چرا که نه تنها نتوانسته است قبل از ورود امیرالاسم با سه های اقتصادی خویش را مستحکم نماید بلکه بعد از ورود آن نیز زیر فشار سرمایه های امیرالاسمی روز بروز ضعیف تر گشته است. دقیقاً " همین ضعف اقتصادی است که دبریاژود بورژوازی ملی را بد کرنش در مقابل امیرالاسم مجبور مینماید .

اگر بدلیل ضعف بورژوازی ملی و در شرایط ویژه ای خردمبورژوازی رهبری همیشه را بدست گیرد اگر چه ممکن است در عباره صد امیرالاسمی بیگمتری بیشتری نسبت به بورژوازی ملی نشان دهد ولی بیسار بیروزی و کس قدرت سیاسی اساساً بخاطر موقعیت و مقنناریخی اش در نولینسد قادر نیست حاکمیت طبقاتی خویش را اشغال نماید و در بهترین حالت پسا نمایندگان سیاسی آن ، قدرت را به نمایندگان بورژوازی ملی نسدیم می کنند و یا خود در خدمت این طبقه قرار می گیرند که در هر دو صورت نتیجه یکی است و دولت جدید ماهیت بورژوازی خواهد داشت ، که البته بورژوازی ملی نیز همانطور که اشاره رشتعلت ضعف اقتصادی قادر نیست برای مدت زیادی این حاکمیت را حفظ و تحکیم بخشد و دبر با زود بدام امیرالاسم در خواهد غلطید .

ج- و اما در جوامع نو سعه ما با طبقه همه حائبه اقتصادی ، سیاسی ، فرهنگی و . . . امیرالاسم مواجه هستیم و جامعه تحت سلطه صورت جزئی ارکانک در مدار سستم سرمایه داری جهانی قرار میگیرد . در اینجا نیز امیرالاسم مانند شکل استعماری سلطه خویش کلیه روابط کهن اقتصادی ، سیاسی ، فرهنگی و . . . را بزیر همییز بی امان خویش می کشد و همه آن روابط در هم میریزد منتها ند با هجوم مستقیم نظامی و مرکوب آشکار بلکه با سطر و نفوذ همه حائبه روابط اقتصادی ، سیاسی ، فرهنگی و . . . خویش .

رفیق احمد زاده چه زرت ، و چه اسنادانه سروه تکاملی اشکال سلطه امیرالاسم را بیان سدارد زمانی که میگوید " سلطه امیرالاسمی تاریخی تکاملی را طی میکند که در آن جامعه نوسعه تکرار جامعه سعه است نمایی در سطحی تکاملی ."

در این جوامع سلطه انحصارات امیرالاسمی سروه یا نسد

بندریج کلیه سرمایه‌های اصلی تولید جامعه را دربر میگیرد. سلطه
امپریالیستی یا تکیه بر قدرت دولتی خویش نیروهای مولده جامعه را در خدمت
انحصارات جهانی منظم در آورده و تقسیم کار اجتماعی نافرمانی را بر جامعه
تحمیل میکند که مکمل خویش را تنها در کل سیستم سرمایه داری انحصاری
جهانی مییابد. چنین سیستمی که سرمایه داری وابسته نامیده میشود حتی
برای لحظه‌ای قادر نیست جدا از کل سیستم سرمایه جهانی تجدید تولید
نموده و بحیات خود ادامه دهد.

در اینجا دیگر صرف اخراج نیروهای نظامی و مستشاران امپریالیسم
دلیل بر آزادی کشور از بوع امپریالیسم نیست. تنها و تنها زمانی میتوان
ادعا کرد که جامعه از زیر سلطه امپریالیسم رهایی یافته و انقلاب دمکراتیک
نویس به پیروزی رسیده است که کل سیستم اقتصادی سرمایه داری وابسته در
هم فرو ریزد و روابط نوین جایگزین آن گردد.

در چنین سیستمی شیوه تولید سرمایه داری ملی برخلاف جوامع
نیمه مستعمره - نیمه فئودال که تا حدودی قادر است بحیات روستایی
خویش ادامه دهد تقریباً نابود میشود و اگر بقایایی از آن نیز برجای ماند
تنها در صورت گرنش در مقابل سرمایه جهانی. در چهارچوب و در خدمت
به آن قادر به حیات روستایی خود خواهد بود. و دقیقاً به همین دلیل در
جامعه‌ای که بورژوازی کمپرادور تنها نماینده امپریالیسم و طبقه مسلط
اقتصادی باشد بورژوازی ملی قادر نیست مبارزات ضد امپریالیستی را حتی
برای دوره‌ای کوتاه به پیروزی رسانده و استقلال سیاسی کشور را تأمین
نماید. چنانچه اگر عناصر ملی و مترقی و نیروهای خرده بورژوازی (نیرو
های غیر پرولتری) در رهبری جنبش قرار گیرند در صورت پیروزی سیاسی
مجبورند باردیگر یا حاکمیت سیاسی را در دست تقدیم امپریالیسم و عوامل
داخلی اش کنند و یا خود در خدمت آنها قرار گیرند که در هر دو صورت
نتیجه یکی است تنها یک نیروی پرولتری قادر به رهبری انقلاب تا به آخر
و نابودی کامل سلطه امپریالیسم میباشد.

در چنین جامعه‌ای دولت ماهیت خود را در چگونگی برخورد
خویش به سلطه امپریالیسم آشکار میسازد آنهم نه تنها بصورت اخراج
مستشاران نظامی بلکه بر این مبنی که در جهت خارج نمودن نظام تولیدی

و نیروهای مولده جامعه از مدار سرمایه جهانی از طریق دگرگونی در تقسیم کار اجتماعی و نیروهای مولده چه اقدامی نموده است، بنابراین همانطور که در سرمایه داری کلاسیک جگونگی برخورد به مالکیت خصوصی بر ابزار تولید است که ماهیت دولت را روشن میسازد در اینجا جگونگی برخورد به سلطه امپریالیسم آن مشخصه بگانه حاصی است که این نقش را بازی می نماید، در واقع هر دولتی هر قدر هم افراد آن آدمیهای "خوبی" باشند و حراستهای "بلی" داشته باشند چنانچه نتوانند به مساله قطع سلطه و نفوذ امپریالیسم از سرمایه های اقتصادی جامعه جوابی مشخص بدهند عملاً در خدمت حفظ و تحکیم سلطه امپریالیسم و رشد بورژوازی کنیاد دور قرار گرفته و کلیه فعالیت های آنان همچقدر هم که "مردمی" باشد در خدمت این سیستم قرار خواهد گرفت (۸) از طرف دیگر مائین دولتی رژیم شاه که تماماً ساخته و پرداخته امپریالیسم است آنچنان تار و پودهایش در پیوند با امپریالیسم بافته شده است که نه دولت کنونی و نه هیچ نیروی خلقی حتی برای لحظه ای هم قادر است از آن منفع خلق استفاده نماید، استفاده از این مائین دولتی (کاری که دولت کنونی انجام میدهد) یعنی خدمت به امپریالیسم و عوامل داخلی اش برای بازسازی خود و اشغال مواضع سیاسی از دست رفته خویش. بدین ترتیب هر نیروی خلقی برای قطع سلطه امپریالیسم فعل از هر چیز باید این مائین دولتی را با کلیه ارگانهای نظامی و اداری اش نابود ساخته و همراه با آن کل سیستم اقتصادی - اجتماعی موجود را متلاشی نماید و بر خرابه های آن دولتی خلقی با اقتصادی نوین را پایه ریزی کند، و البته همانطور که گفته شد این کارتها از پویلتاریا ساخته است و پس.

بخش دوم:

ماهیت طبقاتی دولت بعد از قیام

بحران موجود در کشورهای امپریالیستی و کشورهای زیر سلطه سیاست جدیدی را نیز طلب می نمود. سیاست گذشته آمریکا که مبتنی بر اشغال نظامی مناطق مهم جهان به وسیله افراد بومی همان مناطق بود (دکترین تئسون) در شرایطی که بحران تشدید گشته است می توانست به مانند حرکتی در میان انباری از باروت باشد. به همین خاطر سیاست جدید در پوشش "حقوق بشر" توسط تفویضین های امپریالیسم ارائه گشت. با شدت یابی بحران مبارزات توده ای در کشورهای تحت سلطه اجتناب ناپذیر می نمود. مطابق با این سیاست (امپریالیسم) می بایست با شل کردن دیکتانوری و میدان دادن به عناصر لیبرال، این مبارزات را مهار کرده تا از مصب اصلی خویش منحرف گردد. امپریالیسم آمریکا به خوبی می دانست که رژیم های دیکتانوری مانند شاه، پینوشه (شیلی)، پاناسیست (ریپابلیک - رودزیا)، ساموئا (نیکاراگوا) و... همه شکننده هستند و خواهان نوعی دمکراسی بود که نیروهای سازشکار مخالف این نوع رژیمها بسته به توان بوده ای شان در قدرت سیاسی تریک گردند.

البته این سیاست مشروط بود. بدین معنی که شامل برخی از کشورها نمی شد. کشورهایی که نیروهای چپ در آنها در جدی از انجم و شکل بودند و هستند که در صورت "دادن" هرگونه آزادی سیاسی امکان عمل بدست آنها می افتد و بوجب رشد سریع آنها می گنت و میگردند. مثلاً این سیاست در ابتدا شامل حال ایران نمی شد. ولی پس از صدمات سنگین سال ۵۵ و تضعیف جنبش در مجموع (چه کمونیستی و چه غیر آن) شرایط برای اجرای این سیاست مهیا گردید. عملاً جنبش چپ فسادت اساده از شرایطی را که جنبش سائسی می توانست بوجود آورد را از دست

بنابراین ، این سیاست بطور خلاصه می بایست چنین عمل می کرد که در سطحی کنترل شده ، محدود و بی خطر برخی " آزادی های سیاسی را به مردمی که جانشان بلب رسیده بود " صدقه " می داد . بمنظور اجرای چنین سیاستی بود که کارتر بعنوان رئیس جمهور آمریکا انتخاب گردید . البته در ابتدا بخشهایی از دستگاه حاکمه آمریکا با این سیاست موافق نبودند و مطرح می کردند که در صورت دادن آزادی در این کشورها " تروریسم " رتد خواهد کرد ولی بعداً " تا حدودی با آن موافق گشتند . در واقع این ندیا نکته ای بود که شاه نیز روی آن با فشاری می نمود و هم چنین همان اسمیت ، ساموزا و سایر دیپلماتورهای دست نشانده با این سیاست موافق نبودند . با این حال ، علیرغم میل خود با اعلام اینکه " انتخابات آزاد " در جامعه برگزار خواهند کرد و یا فریاد می خواهند نمود پای این سیاست رفتند . این سیاست در زمینه های به این شکل خود را بنمایش گذاشت که آمریکا و انگلستان چند تن از رهبران مذهبی سازشکار که پایه نوده ای نیز داشتند را " رام " کرده و در انتخابات " آزاد " که پان اسمیت ادعای آنرا داشت شرکت دهند و باین ترتیب سیاست با اصطلاح شریک کردن سیاست بوستان در قدرت سیاسی را پیاده نمایند . ولی از آنجا که نیروی چپ توانست این بخش مذهبی را ایزوله و طرد نماید محلاً " این سیاست با شکست روبرو گشت . بطوری که پان اسمیت چند روز قبل از اینکه انتخابات صورت گیرد آن را به زمان نامعلومی بتعویق انداخت . همچنین اعلام کرد زمانی ما خواست تقسیم قدرت را با بخشی از ساهبوستان داشتیم که " رهبران " آنها پایه نوده ای و سعی را دارا بودند حال که نیستند از تقسیم قدرت حرف زدن اساساً بی وبطاست . (۹) بهرجهت در اثر فشار آمریکا این سیاست علیرغم منفرد شدن رهبران سازشکار مذهبی پس از مدتها به اجرا گذاشته شد و اسقف " مازوروا " روی کار آمد ، ولی البته نتایج آنچنانی ای که آمریکا انتظار آنرا داشت حاصل نیامد .

حال سببم این سیاست در ایران چگونه عملی گردید :

همانطور که گفته شد بحران اقتصادی منتقل شده از کشورهای امریالبتدریج به ایران عملاً " بحران اقتصادی دائمی (بحران برگرد) موجود

در ایران را تشدید کرد، تاثیر بحران بر روی کلیه نیروهای اجتماعی و همچنین دستگاه حاکمه ظاهر گشت (۱۰). سیاست امپریالیسم که مبتنی بر دادن آزادی های سیاسی قابل کنترل از بالا بود تبلور خود را در برگزاری شیبای شعر و هم چنین آزادی زندانیان سیاسی که اکثراً مدت محکومیت آنها تمام شده بود، نشان داد. در واقع سیاست رژیم مبتنی بر این اساس بود که با شل کردن بندهای دیکتاتوری و میدان دادن به جریانات لیبرال که قابل کنترل نیز هستند، قادر گردد این دوران بحرانی را پشت سر گذارد. در واقع این سیاست زمانی مطرح میگردد که مبارزات توده های از اواسط سال ۵۵ در خارج از محدوده شروع شده بود. با اینکامین مبارزات با خواستهای صنفی (مسئله سکن) آغاز شد ولی در عمل با برخورد مستقیم با ابزار مرکوب دولت به سرعت سیاسی شد و منحصراً تغییر در آنها رشد یافت.

به هر حال سیاست آزادی های دیکرانی که "قابل کنترل از طرف رژیم در سطح جامعه عملی گردید" ولی از آنجا که موقعیت توده ها و رشد تضادهایشان نسبت به رژیم موجود و سیستم به آن در حد از حدت خود رسیده بود که هر نوع آزادی و شل کردن بندهای دیکتاتوری کل سیستم را در معرض خطر قرار میداد عملاً "موج مبارزات توده ای آن چنان وسیع گردید که در دوره ای کوتاه از کنترل رژیم خارج گشت.

تشدید بحران و حدشه دار شدن شد دیکتاتوری در درون جامعه که در مقابل توده ها برای سالها دراز قرار گرفته بود باعث هجوم سیل آسای توده ها به خیابانها گردید و کلیه ارگانهای سیستم را بلرزه درآورد. از این پس مبارزات توده ها که ماهیتی ضد امپریالیستی داشت با خارج کردن ابتکار عمل از دست رژیم با شتابی وصف ناپذیر رشد کرد و چگونگی نظاهر خارجی آن به مرحله را پشت سر گذاشت. ابتدا شخص شاه و دار و دسته اش مورد حمله مستقیم توده ها قرار گرفتند. سپس کل روستای سیاسی موجود بر سر سؤال کشیده شد و توده ها خواهان تلافی فوری رژیم موجود با تمام ارگانهای اداری، نظامی و "فانونگذاری" آن و ساختن زیر بنائی جدید شدند. و در آخر تضاد اصلی بطور تمام عیار و بدون واسطه آشکار گشت و توده ها بطور مستقیم و بدون واسطه امپریالیسم بخمسوی

امپریالیسم آمریکا را مورد یورش فوآمیوز خود قرار دادند .

در اینجا نکته ای بسیار مهم قابل ذکر است . آن نیروهائی که بطواهر و انعکاسات خارجی پدیده ها توجه دارند و از مشاهده ماهیت واقعی آنها عاجزند ، در اینجا نیز در ابتدا با مشاهده مبارزات توده ها ادعا کردند که این جنبش خرده بورژواها بوده و ماهیت ضددیکتاتوری دارد . سپس با این برداشت کوشش کردند برای جنبش برنامه رهنمود دهند . ولی زودتر از آنکه مرکب نوشته های شان خشک شود در مقابل مبارزات وسیع توده ها که کلیه ارکان رژیم پوسیده پهلوی را بلرزده درآورده بود خلع سلاح شدند و با دست پاچگی ماهیت مبارزات را به ضد دیکتاتوری - ضد امپریالیستی ارتقاء دادند و با حشم فریاد برآوردند : توده ها چه می کنند! شما الان باید مبارزه صنفی کنید ، شما باید هسته های صنفی - سیاسی بوجود آورید . (۱۱) ولی توده ها بدون توجه به رهنمودهای "رهبری" به پیش رفتند و "رهبران" را زیر دست و پای خود له کردند . بنها ظواهر قضایا را دیدن و توجه نکردن به عمق مسائل این نیروها را به دنباله روی از توده ها کشاند (۱۲) .

بهرجهت ماهیت مبارزات توده ها از آغاز ضد امپریالیستی باقی ماند و آنچه تغییر کرد چگونگی نظاهر خارجی این محتوا بود . در ابتدای حرکت ، توده ها بآن بخش حمله ور شدند که بیشتر از همه در مقابل آنها فرار گرفته بود و سپس این یورش در تداوم خود ابعاد گسترده تری یافت . رفیق لودوان در این باره می گوید : " چیزی که ویژگی استعمار نو را مشخص می کند این است که نه از طریق اداره مستقیم بوسیله امپریالیستها ، بلکه بوسیله یک رژیم بومی عامل که نماینده منافع طبقه اربابان فئودال و بورژوازی کمبرادور با یک پوشش "دمکراتیک ملی" است حکم می راند . انقلاب تحت این شرایط چاره ای ندارد به جز حمله شدید به رژیم دست نشانده و سرنگونی آن و بدین طریق سقوط ستونی که بوسیله امپریالیستها برای اعمال استعمار نو بکار برده می شود . مردم جنوب با برانداختن حکومت نگودین دیم ضربه مهلکی بر استعمار نو ، امپریالیسهای امریکائی وارد کردند و بدین ترتیب یک دوران بحرانی پایان ناپذیر برای این رژیم دست نشانده بوجود آوردند " . بدین ترتیب اگر نوک حمله مبارزات مردم جنوب ویتنام شوجه

رژیم نکودین دیم میشود ، این معنای آن نیست که ماهیت این مبارزات ضد دیکتاتوری نکودین دیم است . مبارزات مردم جنوب وینام در آن دوران ماهیتی ضد امپریالیستی و ضد فئودالی داشت .

بنابراین ، اشتباه خواهد بود اگر بگوئیم در اوایل بحث‌سوی مبارزات توده ها ضد دیکتاتوری بوده و توده ها خواهان سرنگونی کل رژیم توده‌اند و یا توده ها نمیدانستند شاه جیره خوار امریکاست . خبر توده ها سالها بود که خواهان سرنگونی رژیم وابسته به امپریالیسم شاه بودند . منتها توده ای که پس از یک دوران طولانی رکود با میدان مبارزه نیاده و هنوز از قدرت شگرف خویش شاکت همهجانبه ندارد و در محل میزان این قدرت را تجربه نکرده است ، توده ای که هنوز رگه هائی از تصور ضعف و بیکه نازی رژیم را در ذهن خود دارد ، پروسه ای کوتاه را لازم دارد تا با تمام نیرو ، بطور همه جانبه ضد خلق را مورد یورش قهر آمیز خویش قرار دهد ، چگونگی حرکت توده ها را بحریان آبی میثوان تشبیه کرد که در ابتدای حرکت شکاف کوچکی که در یک سد ایجاد شده است ، بحریان افتاده باشد ، این جریان سرعت شکاف درون سد را عمیق تر و عمیق تر کرده و در زمانی کوتاه به سبلی حروشان تبدیل میشود و تمام موانع جلوی خود را در کلیه جنبه هایش ویران خواهد نمود . آنها که تنها آن جریان اندک آب را کنار شکاف میرون میچید می بینند و به پناشیل صخره انبوه آبی که در پشت سد انباشت شده است توجه ای نمی کنند (یا بهتر است بگوئیم از دیدن آن عاجزند) نمیتوانند دریابند که این جریان مظاهر اندک نه ماهیت حوشاری باریک را دارد که پس از مدتها انباشت میتواند به نیروئی منهدم کننده تبدیل شود ، بلکه تنها تبلور مظاهری آن قدرت ویران کننده ای است که در پشت سد انباشت شده است ، آنها به خیال خود ب فکر سرعت دهی و جمع و جور کردن آن حوشار با اینکه ناکه بان شکاف سد سرعت عمیق تر شده و در پروسه های بسیار کوتاه سبلی حروشان بحرکت در می آید که کلیه تار و پودند را راهبرائی کرده و آنها را نیز در خود غرق میکنند و با خود میبرد .

بهر جهت گفتیم که رژیم با دادن برخی " آزادی های سیاسی نیم بند ، سیاست " حقوق بشر " کارتر را بحرله اجرا در آورد ، ولسی این سیاست موجب رشد مبارزات توده ای که در آن مقطع عمدتاً " حول خواست

آرادی های سیاسی و مبارزه با دیکتاتوری بود ، شد ، در این دوره پرتکبورها و بنی احمدها در مجلس میدان داری میکردند و جریانات راست مخالف دیکتاتوری شاه مثل رهبران جبهه ملی (سنجایی - فروهر - بختیار) ، بازرگان ، سرهنگ امیر رحیمی و غمزه مرتضی به اعلیحضرت و شهبانو نامه می نوشتند ، نقطه اوج این دوره شب شعر دانشگاه صنعتی و محسن و نظامرات بعد از آن بود که رژیم بسختی قادر گردید کنترل خویش را بر آن حفظ نماید و در آخرین لحظات به خشونت کشیده شد .

ار مبارزات خشم آلود تم به بعد ، ضد خلق ابتکار عمل را از دست داد و از آن پس این عبارزات توده ها بود که سیاست ها و برنامه های رژیم را تابع خویش گردانید . این سیاست ها همواره یک فاز از خواسته های توده عذب بود . یعنی زمانی که توده ها شاه و دار و دسه اش را نفی میکردند ، ضد خلق گاهش دیکتاتوری را وعده میداد . زمانی که توده ها به نفی کل روبروئی سیاسی موجود رسیدند و سلطنت و قانون اساسی را بزیر سؤال کشیدند ، ضد خلق رستن شاه را با حفظ سلطنت و قانون اساسی پیش کشید . و هنگامی که توده ها از این هم فراتر رفتند و مستقیماً " امپریالیسم آمریکا را مورد حمله قرار دادند (بدون آنکه درک دقیقی از چگونگی روابط نو - استعماری امپریالیسم با نظام اقتصادی - اجتماعی ایران داشته باشند) ، ضد خلق به نفی سلطنت و رفرا ندوم برای نوع حکومت رضا داد .

گفتیم پس از افتادن ابتکار عمل بدست توده ها ، رشد مبارزات مردم به مرحله را پشت سر گذاشت ، در مرحله اول که از جریانات قسم و تبریز با شعار ترک بر شاه آغاز گردید ، توده ها شاه و دار و دستش را مورد حمله مستقیم خویش قرار دادند .

گسترش و رادیکالیزه تر شدن این مبارزات عناصر و جریانهای بورژوازی وابسته را از درون طبق وسیع نیروهای مخالف طرد نمود ، رشد عنصر صهر و شروع مبارزات خشونت آمیز از جانب توده ها و مقابله ارتش و دستگاههای سرکوب خواست توده ها و آگاهی آنها را در این زمینه افزایش قابل ملاحظه ای داد . شکاف بین توده ها و آنهائی که خواهان حفظ شاه در نظام سلطنت بودند عمیق تر و عمیق تر گشت و بتدریج به طرد کامل آنها انجامید .

در این پیوسته ارتجاع تنها با سرکوب خونین خواست مبارز کردن این مبارزات را داشت و در کنار آن "امپریالها" سعی می نمودند که حد مبارزات نوده ای از خواست آنها فراتر نرود. ولی رشد اوضاع بحرانی و حرکت عمدتاً خود بخودی نوده ها به خاطر حدت تضاد نوده ها با سیستم آنها را از حرکت باز نماندند. جریانات راست (همد، دیکتاتورهای طرفدار سیستم) مثل جنبه ملی، نهضت آزادی و بخشی از جریانات مذهبی که از اوج گیری هر چه بیشتر مبارزات مردم بوحثت افتاده بودند، مکرراً "امپریالیسم و رژیم را پند میدادند که با کار از کار نگذشته از خسر سلطان بائین بیامد و برفتن شاه رها دهد تا بدین ترتیب از انهدام سیستم جلوگیری شود. مثلاً "نهضت آزادی بختی داخل در تاریخ ۲۷/۶/۶ در اعلامیه "راه نجات ایران از بن بست حاضر" چنین میگوید:

در شرایط آشتی ناپذیر حاکم برای خروج از بن بست حاضر منطقیاً "دوره حل بیشتر قابل تصور نیست."

۱- ملت تا آخرین فرد ارزنده اش از زیر سایه سلطنت ناپود شود.

۲- شاه برود...

در ابتدا این طور بنظر می رسید که این حشرات مخالف سلطنت و سیستم وابسته هستند ولی در پایان همین اعلامیه سازشکاری و مردم فریبی را به حد اعلای خود میرسانند و مطرح میکنند:

"با ماندن شاه هیچ کاری چاره نخواهد شد و راه حل معیسی نخواهد یافت، اما با استعفا و رفتن ایشان، مملکت از بن بست بیرون آمده چاره جوشیانی امکان پذیر خواهد شد. با فروکتی کردن ما امیدی و طوفان چشم ملت فرصتی بدست خواهد آمد که اولاً "جانشینان ایشان با مهارت از گذشته به قانون اساسی و حقوق و حیثیت مردم تمکین نمایند."

جریانات ذکر شده که همگی در حفظ سلطنت بدون شاه پانشاری میگردند، با موضع گیری روشنشان در روز ۱۷ شهریور و اعلام اینکه مسئولیت دعوت به تظاهرات آن روز را بعهده نمیگیرند، موقعیت اجتماعیشان را آشکارا عیان کردند و نشان دادند که اساساً "قادر نیستند بعنوان یکشری ضد امپریالیسم مبارزه ادامه دهند."

مرحله اول که تقریباً "طولانی ترین دوره مبارزات نوده ها بسود

بود تغییر کیفی خود را در ۱۷ شهریور بنمایش گذاشت. واقعه ۱۷ شهریور خواست توده ها برای از بین بردن آنچه به رژیم شاه و سیستم وابستگی را نشان داد. در واقع توده ها بعد از این واقعه با نفی سلطنت، قانون اساسی و کلیه ارگانهای نظام موجود (خواهان انهدام نوری رویای سیاسی کپنه و ایجاد یک رویای جدید گردیدند. از این دوره به بعد نمایندگان خرده بورژوازی (میان حال و مرفه) رهبری بلا منازع جنبش را بدست میآوردند و بندربچ شعار "حکومت اسلامی" در بین مردم رواج میگردید. نیرو های چپ بعزت ضعف و نداشتن تحلیل صحیح از شرایط در مقابل خرده بورژوازی خلع سلاح شده و از ارائه آلترناتیو خویش عاجز میمانند. در حقیقت در این مقطع نیروهای چپ نه تنها میبایست آلترناتیو خود را بروشنی برای توده ها توضیح میدادند بلکه میبایست موضوع راه رسیدن به آن یعنی ایجاد هسته های مسلح خلق و آغاز جنگ مسلحانه توده ای را تصریح میکردند و خود در جهت آن اقدام مینمودند. بقول لنین: "روینا از رهبر طرف تکلف برداشته، ناب مقاومت را از دست داده و دچار ضعف گردیده است. مردم خودشان بوسیله نمایندگان طبقات و گروههای گوناگون بساختن رویای جدید برای خود پرداخته اند. در لحظه معینی از تکامل، بیهوده بودن رویای قدیمی بر همگان معلوم میشود. انقلاب را همه بوسندگیست میشناسند. اکنون وظیفه اینست که تصریح شود چه طبقات بخصوص باید رویای جدید را بسازند و هیانا چگونه سازند. بدون چنین تصریحی شعار انقلاب در لحظه فعلی شعاری بوج و بیمضمون خواهد بود. زیرا ضعف حکومت مطلقه، هم ناهزادگان بزرگ را "انقلابی" میکند و هم روزنامه "ناسکوسکیه و دوستی" را! بدون چنین تصریحی درباره وظائف پیشرو دمکراتیک طبقه پیشرو جای سختی هم نخواهد بود". در واقع تنها نیروئی که قادر بود دست به چنین عملی بزند سازمان جریکهای فدائی خلق بود که مناسفانه بعزت شریات سال ۵۵ و انحرافات و ضعف رهبری از انجام آن غافل ماند. بدین ترتیب که اولاً "بقول خود رفقا دو ماه دیر به ارزیابی وجود موقعیت انقلابی در جامعه نائل آمدند و ثانیاً "بسی از آن نیز آنقدر جهت آغاز مبارزه مسلحانه توده ای و تسلیم توده ها اقدامی نکردند تا زمانیکه خود توده ها در ۲۱ بهمن ماه دست به اسلحه بردند. رهبری مذهبی جنبش

تقلید کنند. اگر موشانی (جناح اقلیت نمایند خرد بورژوازی در پارلمان)
 میخواست در پارلمان دعوت به سلاح آورد نمیبایست دعوت به سلاح کند.
 و وقتی در پارلمان دعوت به سلاح کرد نمیبایست در خیابان به شیوه
 پارلمانی عمل کند. اگر جدا " خیال تظاهرات مسالمت آمیز را داشتست،
 احمقانه بود پیشینی نکند که از تظاهرات بشبوه جنکی استقبال خواهد شد
 اگر مبارزه واقعی را در نظر داشت محیب بود که اسلحه ابراه برای انجام
 این مبارزه لازم بود زمین بگذارد. ولی تهدیدهای انقلابی خرد بورژوازی
 و نمایندگان دمکرات آنها چیزی جز تلاش برای ترساندن خریف نیست."
 رفیق مارکس چه استادانه خصوصیات خرد بورژوازی را در مبارزه
 طبقاتی بیان میکند و چگونه تو خالی بودن وی را برای مبارزه قاطع و بیگم
 نشان میدهد. این بیانگر همان تراپلی است که رهبری جنمست هنگامی که
 با روحیه تعرضی نوده ها و با شعار " تنها ره رهائی جنگ مسلحانه " است
 روبرو میشد "تورا" مطرح میساخت که هنوز دستور جهاد نداده و به موقع خود
 این کار را خواهد کرد.

در هر صورت خرد بورژوازی با این خصوصیات در رهبری جنبش
 توده هائی قرار گرفته بود که از این مرحله به بعد در هر گام خود کل ماسن
 دولتی را هدف قرار داده بودند. نوده در عمل در یک دوگانگی نسبت به
 آنچه خود از مبارزه میپنداشت و آنچه رهبری به او القا میکرد قرار گرفته بود.
 از یک طرف به این جمع بندی رسیده بود که باید در مقابل قدرت سرکوبگر
 ارتش مسلحانه ایستاد و از طرف دیگر شعار مسالمت جوانه رهبری و ایستاد
 " ارتش برادر است " را در مقابل خود میدید. این دوگانگی در عمل و در
 مبارزه اجتماعی میبایست به نفع یک طرف حل گردد. از آنجا که ارتش
 در این دوران سعی مینمود با اصطلاح با سرکوب شدید، مدارات نوده ها را
 خاموش سازد، محلا " بخش وسیعی از نوده ها شعار خود را تبدیل به
 " رهبران ما را مسلح کنند " نمودند. این مقاطع تاریخی است که حرس
 چپ را قادر مساخت موقعت خود را در جنبش ثبوت میدهد؛ رهبران
 بلا جناح را خنده دار سازد.

حال بنسبم حرمانات راست در این دوران چه کردند. اسن
 حرمانات که بعد از ۱۷ شهریور مخالفه را مآخنه بودند. پس از مدتی سرکوب

زمانی که دریافتند رهبری آیت الله تثبیت شده است و پایه های سلطنت نیز بشدت تضعیف گشته و انهدام آن حتمی است ناگهان آب توبه بر سر ریختند و بدست بوس امام رفتند، آنان پس از شنیدن "تصایح" امام بشدت "منقلب" شده و مرید امام گشتند و بدین ترتیب سلطنت پهلیمان و هواداران "فانون اساسی" دهبروز، جمهوری خواهان مسلمان دو آتشه امروز از آب درآمدند. در این میان تنها بختار سرش بی کلاه ماند و مورد لعن و نفرین همه قرار گرفت چرا که بقول خودش "تا آخرین لحظات سگوقانون اساسی را رها نکرد".

آیت اله و سایر رهبران خرده بورژوازی نیز که همه نوده ها چشم پنهان آنها دوخته بودند تا بگویند کسه چه بکنند، خود را با کوهی از مشکلات لاینحل مواجه می بینند که قدرت و جسارت یا سخکونی انقلابی به آنها را ندارند. از طرف دیگر از نیروهای چپ هم که برای گرفتن رهبری ندان نیز کرده اند وحشت دارند و نمیتوانند بطرف آنها کشیده شوند، پس سوی جریانات راست که البته توبه هم کرده اند و رهبری آنها را نیز پذیرفته اند، روی می آورند. خرده بورژوازی با خود میگوید "درست است که اینها تا دهبروز سلطنت طلب بوده اند، ولی اشکالی ندارد، آنها اکنون توبه کرده اند و رهبری مرا هم پذیرفته اند. پس میتوان از وجود آنها استفاده کرد. بخصوص که آنها برای حل مشکلات راه حلی دارند که قابل ملاحظه است. تازه نوده ها بدستال من هستند و هرگاه آنها بحسبلا رفتند و از راه خدا دور گشتند، آنها را سر جانی خود خواهم نشاند". بقول مارکس "هیچ چیزی بیش از حزب دمکرات (نمایندگان خرده بورژوازی در سالیهای بعد از انقلاب ۱۸۴۸ فرانسه) در مورد مسائل و امکانات خود مبالغه نمیکند و چنین ساده لوحانه تریب اوضاع را نمیخورد". بهر جهت بار دیگر "لیبرالها" فعال میشوند منتها این بارنه بعنوان نیروهائی که خود مدعی رهبری هستند و برای خویش شخصیت سیاسی مستقلی قائلند، بلکه بعنوان کارگزاران امام.

خرده بورژوازی تصور میکند که قادر است این عناصر و جریانات را در خدمت منافع طبقاتی خویش (که بنصرا او منافع کل ملت است) گبردد و با استفاده از وجود آنها میتواند ضعف های خویش را جبران نماید و خود

یا در قدرت نگاه دارد. ولی دقیقاً "برعکس میشود. یعنی خرده بورژوازی که قافله هرگونه برنامه استراتژیک اقتصادی و اجتماعی است عملاً "بهدام" لیبرالها" میافند. زیرا اولاً "این جریانها راست چیزی جز رشد روابط سرمایه داری وابسته نمیخواهند و درنهایت زمینه اقتصادی اجرای چنین برنامه ای با توجه باینکه روابط سرمایه داری وابسته در کلیه تریانهایی اقتصادی جامعه تشدید شده است. کاملاً" مهیا میباشد. بدین ترتیب در پروسه ای کوتاه "لیبرالها" کانالی میشوند برای سازش غیرمستقیم رهبری با امپریالیسم و انتقال مسالمت آمیز قدرت. این پروسه بعد از انقلاب نیز ادامه مییابد و چنانکه بعداً "بیشتر توضیح خواهیم داد، نمایندگان خرده بورژوازی قدم بقدم بیشتر و بیشتر در نام بورژوازی کمبرادور غرق میگرددند. بقول مارکس: "دمکرات از آنها که بیانگر خرده بورژوازی یعنی بیانگر طبقه سالی است که در آن منافع دو طبقه برندگی خود را از دست میدهد میبندارد که اصولاً "ما فوق تناقضات طبقاتی قرار دارد. دموکراسیها برآنند که علیه آنها طبقه ممتازی قرار دارد ولی آنها با توافق مجموع قشرهای دیگر ملت - مردم را تشکیل میدهند و آنچه بدافع از آن مشغولند حق مردم است، آنچه که در آن ذینفعند منافع مردم است. باجهت لزومی نمی بینند که در آستان مباردهای که در پیش است به بررسی منافع و مواضع طبقات مختلف بپردازند. لزومی نمی بینند که در سنجش وسائل خود خیلی دقت بکار برند. کافیهست که علامتی بدهند تا مردم با تمام وسائل بی پایان خود به سنگران هجوم برند. ولی اگر معلوم شود که به منافع آنها علاقه ای نیست و توانائی آنها نابوائی آنها است آنوقت گناه آن با بگردن منطقه گران خیمت است که مردم یکپارچه را به انواع اردوهای متخاصم تقسیم میکنند؛ یا ارتش چنان سببیت پیدا کرده بود و چنان جلوی چشم تاریک شده بود که نمیتوانست خبر خود را در هدیههای پاک دمکراسی تشخیص دهد، با همه چیز بخاطر جزئیات اجرا کار عمیق مانسد و با اینکه یک تعادف پیشبینی نشده، این بار نامرادی بیار آورد."

و اما سیاست امریکا در این مرحله چه بود. در اواخر دوره سیاست امریکا خلاصه میشد در بیرون بردن شاه و بروی کار آوردن عناصر "ترقی خواه" با این امید که شاهد توده ها را تحقق نماید و رهبری آن را بسازش گشاند.

ولی حرکت رادیکال توده ها در این مقطع تاثير زيادي بر روي رهبري مذهبي حتميش گذاشت ، بطوري که با روي کار آمدن بختيار و بدون هيچ رهنمودي از جانب نيروهاي سياسي توده ها خود به شعار مرگ بر بختيار رسیده بودند ، که اين عامل خود در هر نوع سازشي با بختيار را نفورست است . در پيامي که کارتر به امام خميني در پاریس سفروستد از امام ميخواهد که "تمام نيروهاي خود را بکار برد تا از مخالفت با بختيار جلوگيري شود" . امام در پاسخ ميگويد " . . . بفرض که من چنين خطاشي بکنم ، ملت نا حاضر نخواهد بود" . و در ادامه ميگويد " الان از ايران بمن اطلاع داده اند که بگ کودتاي نظامي در طرف تکوين است و ميخواهند کشتار زيادي بکنند . از من خواسته اند کالاهای امريکايي را تحريم کنيم و به امريکا اخطار کنيم که اگر چنين کودتايي بشود از چشم شما مي بينيم و اگر شما حسن نيت داريد بايد جلوگيري کنيد . براي من پيغام داده اند که اگر کودتاي نظامي بشود حکم جهاد مقدس بايد داده شود" . خرده بورژوازي از چه مي ترسد که اين چنين چراغ سبز سازشي را روشن کرده است ؟ جواب به روشني در آخر نامه آمده است : "خوف آن دارم که اگر کودتاي نظامي بشود انفجاري در ايران شود که کسی نتواند جلوي آن را بگيرد" . معني صريح اين بيان ترس از رادیکال تر شدن مبارزات توده اي و بالطبع خارج شدن رهبري از دست آنهاست ، پس رهنمود مي دهد که "من کودتا را به صلاح ملت مي دانم و به صلاح امريکا . اوان را بحال خود واگذاريد که اگر نکنند به گواهي کونستيتي خواهد دانست و نه ساير مکاتب اشرفي" . اين رهنمود | در واقع شروط مورد قبول قرار مي گيرد و تک تاره دولت امريکا که از دولت بختيار دفاع همه جانبه مي نمود اعلام مي کند ما از دولتي در ايران بمنتهي خواهشيم کرد که مردم را بدنياال دانسته باشد .

بهر رو ما رقتن شاه و روي کار آمدن بختيار توده ها که براي اولين بار مره يبروزي را چينده بودند ، بر تدت وحدت مبارزات حوسر ما قراريد و اين بار امريکا هم امريکا را بمر مورد هجوم مستقيم حوسر قرار ميدهند . ولي رهبران که از بيشروي سبل آساي توده ها و رادیکاليره شدن حرمع آنها بوحشت افتاده اند بگونه اي عمل ميکنند که کاملاً "عکس خواست توده ها است توده ها خواهان اهدام کامل ناسر دولتي و قطع کامل صلطه امريکا است

از کلیه شریانیهای اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و غیره میباشند (بدون آنکه از چگونگی این روابط اطلاع کافی داشته باشند) در حالی که رهبران از طریق سلطنت ظلمان دبیروز و جمهوری خواهان مسلمان امروز از در ساری با امریکا درآمده و بمنظور انتقال مسالمت آمیز قدرت با بختیارو امرای ارتش وارد مذاکره میشوند. پس از ورود آیت اله به ایران جانه زدن ها بطور جدی تری دنبال میشود و هر طرف سعی میکند امتیازات بیشتری از حریف بگیرد. بختیار و امرای ارتش سعی میکنند با مانورهای خود رهبری مذهبی را محبور به عقب نشینی هائی بکنند و رهبران با تهدیدهای نو - خالی خود، نوده ها را حسته می کنند. همه چیز آماده است تا قدرت بشکل مسالمت آمیز تفویض گردد که ناگهان اتفاقی می افتد، حمله به همافران و صدآموزان پادگان فوج آباد آغاز می گردد، آنها نیز مقاومت می کنند و این مردمنده که به حمایت از آنها بیا می خیزند و قیام خود بخودی نوده هما خارج از اراده و بعل رهبری آغاز می گردد.

نوده هائی که تنها به خاطر تزلزل و عدم جرئت رهبری جنبش از دست بردن به سلاح و سپه دم کردن قدرت سرکوب محروم شده بودند، همان هائی که فریاد میزدند "رهبران ما را مسلح کنید" به خدایان پناه می ریزند و پادگانها، کلانتری ها و ... را خلع سلاح می کنند. در حالی که از طرف رهبری مذهبی مرتبا "بمطرح سنگت که حملات مسلحانه به ارتش را خاتمه دهید زیرا اولاً من هنوز دستور جهاد نداده ام و ثانیاً ارتش اعلام همبستگی کرده است. سازمان چریکهای فدائی خلق ما شرکت فعال خود در قیام نا محدودی برای خود و حریایات جب در مجموع اتمتار کس برکنند ولی جنبی برای خدشه دار کردن رهبری نیز دیگر حملی دبر شده است. روشن بود که جب جنبی اکثر با تمام توان خود در این قیام شرکت می نمود قادر میگردید که رهبری را خدشه دار سازد. جوا که فرمان آتش زودتر از آنچه که همه فکر میکردند از طرف خود هیوزرواری صاحب قدرت و البته با مشورت متحدین سلطنت ظلمت انجمنان، اعلام مسد رهبری جنبی از یک طرف صادر نمود که بطور فاطع دستور تمام دهمد از طرف دستور در مقام شرکت نوده ها نیز که اعلام جنگ کرده بدست خدشه دار ... مکتب ... بد

نیوا بارکتر :

"ولعی آنها (خرده بورژوازی) به بن بست میخورد و خود را آذوقه در خطر رسوائی میبیند که مجبور میشود به غلطی ساختن تپیدست های خود بپردازد - کارشان دو پهلو پیدا میکند بدین معنی که بخش از هر چیزی و سایل نابل به هدف احترام میجویند و نه حسنهوی مستمسک برای غلبه بر میخورند - پیش در آمد بر خروشی که آغاز مبارزه را اعلام میدارد همینکه کار به خود نمازده میرسد در لندن لندن عاجزانه محو میشود ، باز بگران قناده حدی خود را از دست میدهند و بازی مانند یادکنگ بر مادی کسیه موزی به آن موزند فرود میشوند "

آن مستمسک در استحا آن بود که چون ارتش اعلام همبستگی کرده است و دیگر لازم نیست خون بیشتری ریخته شود ، پس آتش بس ، در واقع با این حرکت خرده بورژوازی دست در دست بورژوازی وابسته از استقام ابزار سرکوب و دستگاه بوروکراتیک جلوگیری نمود .

مدین ترتیب قیام در همه راه متوقف نمیکرد و دولتی از "انقلاب" نمایندگان خرده بورژوازی (مرفه و سانه) و نمایندگان سیاسی بورژوازی و خرده بورژوازی وابسته بوی کار میآید . خرده بورژوازی خود را در اوج قدرت می بیند و تصور میکند که میتواند جناح دیگر را بزهر بچم خویش کشیده و از آنها در خدمت منافع طبقاتی خویش استفاده نماید . و بورژوازی وابسته نیز زیرگانه در زیر عمای خرده بورژوازی ها میدان شده و به ریشر آنها می خندد و بغیر آن است که چگونه هرچه زودتر خرده بورژواها و سایر عناصر مغربی را با در خدمت کامل خویش گیرد و با آنها یا از ارگانهای مختلف اعمال حاکمیت بیرون ببرد .

این خطای محضی از سمبولهای م - ل است که چون نوده هسأ بدسال رهبری خرده بورژوازی هستند ماحیت دولت (قدرت حاکمه اراطی اربابی میکنند . این رفتار فراموش نمیکند که عماد شد امپریالیست در رهبر دولت قادر نیستند بما بر ذهنیات و نیت خود دست آن را تغییر دهند . این رفتار اولین اهل مارکسیسم را در رابطه با مفیدم کردن مائین دولتی آتیسم مائینی که تمام مار و بودی بد امپریالیسم وابسته است و حاکمیت کردن دولتی جدید را درک نکرده اند ، آنها تنها با استناد به اینکه فلان فرد و یا نهاد جریان در قدرت دولتی است و در ضمن تابه نوده ای هم

دارد . میخواهند به این نتیجه برسند که ماهیت دولت ملی است . بقول
لنین :

" تمام تاریخ کشورهای بورژوا - پارلمانی و هم چنین تا حدود
زیادی کشورهای متروکه بورژوازی ، بمن این است که نعویض وزرا در مقابل
این واقعیت که کنترل اصلی امور اداری در جنگ ارتش عظیم مأمورین دولتی
میباشد پیشزی بیش نیست . این ارتش در هر حال مرایا غیر دیکراتیک
بوده و از طریق مینوشتها رسته به مالکین بزرگ ارضی و بورژوازی ارتباط
داشته و به آنها کاملاً وابسته است . ارتش که در روابط بورژوازی محصور
بوده و فقط از این فضا تنفس میکند . این ارتش نهاداً متحجر و بی تحرک
بوده و از رهائی خویش از این محدوده ناتوان میباشد و فقط به شیوه سابق
قادر است فکر ، حس و با عمل کند . اقتدار بالائی این ارتش از برکت بانکها
و سهام به تمامی اسیر سرمایه مالی بوده ، و تا حد معینی بصورت عامه سل و
وسیله نفوذ و منافع آن عمل میکند .

این بزرگترین عیب بدترین خود فریبی خواهد بود اگر که کسی
سمی شود رفرمپاشی از قبیل الفاء بلاعوض اسلاک بزرگ و یا انحصار غلبه و
غیره . . . بوسیله این دستگاه دولتی انجام گردد ، این دستگاه میتواند
(تاکید از نویسنده مقاله) در خدمت بورژوازی جمهوری خواه و ایجاد
یک جمهوری در شکل " سلطنت بدون سلطان " . . . قرار گیرد . لیکن قادر
به انجام رفرمپاشی که حقوق سرمایه ، حقوق " مالکیت مقدس خصوصی " را
بطور جدی تهدید کند نخواهد بود ، چه رسد به آنکه آنها را براندازد . به
همین دلیل است که در تمام انواع کابینه های ائتلافی " که با شرکت
" سوسیالیستها " تشکیل میگردد این سوسیالیستها - حتی با وجود عناصر
کاملاً " صادق در بینشان - در عمل به دکوری بی مصرف و یا برده استناری
بر دولت بورژوازی به برق گیری که جریان رعد خشم آلود مردم را از تلافی
با دولت منحرف میکند و به اهزاری در دست دولت برای فریب مردم
تبدیل میشوند . . . تازمانی که مأمورین دولتی کهنه و بورکراتیک بورژوازی
دست نخورده باقی بماند چنین بوده و خواهد بود " . (یکی از مسائل
اساسی انقلاب - لنین جلد ۲۵ کلیات) -

این است مفهوم برخورد لنینی به دولت ، نه آنچه که عده ای از

نیروهای مدعی مارکسیسم - لنینیسم سعی میکنند با توجه وجود عناصر خرد بورژوا و با حتی بورژوازی ملی به این نتیجه برسند که ماهیت دولت ملی است. این رفتار بخاطر درک نادرستان از جوامع زیر سلطه و آنهم در شکل نومستعمره اش قادر نیستند ارزیابی صحیحی از نیروهای درون جامعه داشته باشند و بالطبع حرکت آنها را بطور صحیح ارزیابی نمایند. در واقع اثر در آنجا (جامعه بورژوازی) چگونگی برخورد به "حقوق سرمایه، حقوق مالکیت مدنی خصوصی" است که ماهیت دولت را مشخص میسازد. در اینجا (نومستعمره سرمایه داری وابسته) چگونگی برخورد به سلطه امپریالیسم در کلیه جنبه های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و غیره است که ماهیت دولت را عیان میسازد. ورود چند عنصر مترقی در مائین دولتی ای که تمام ناز و بودش در رابطه ارگانیک با امپریالیسم یافته شده است ماهیت دولت را دگرگون نمیسازد و بقول لنین این عناصر تنها "به بوق گیری که حریان رشد حتم آلود مردم را از تلاقی با دولت منحرف میکند و مبارزاتی در دست دولت برای فریب مردم تبدیل میشوند". چه استادانه رهبر مسیح تبرمان سعود احمد زاده میگفت:

"در حقیقت تعیین هرگونه تغییر و تحولی در جامعه بدون آنکه به تضاد اصلی نظام موجود یعنی تضاد بین خلق و امپریالیسم توجه شود تبدیل به یک چیر بوج و مهمل میگردد. مسئله سلطه امپریالیستی را باید بطور ارگانیک و به مثابه زمینه هرگونه تحلیل و تبیین در نظر گرفت...". (مبارزه سلحانه هم استراتژی و هم تاکتیک) اینکه خسرده بورژوازی موجود در دولت اینجا و آنجا با حرکت بورژوازی کمبرادورا اختلاف پیدا میکند درست است ولی این اساسا "به آن معنی نیست که خسرده بورژوازی قادر میگردد در حرکت سیستم و بالطبع ماهیت دولت تغییری بدهد. این درک ایدئالستی است که روابط تولیدی را تابعی از دولتست جنانکه بقول انگلس:

"... تردیدی نیست که لافل در تاریخ معاصر دولت و نظام سیاسی تابع و جامعه مدنی که عرصه مناسبات اقتصادی است عنصر فاطم است. بنا به نظریه تدبیری در مورد دولت که شکل هم در آن سهیم بود دولت برعکس عنصر تعیین کننده و جامعه مدنی عنصر تعیین شده بود.

ظواهر امر با این مطلب توافق دارد. همانطور که در مورد یک فرد برای آنکه آغاز عمل کند همه قوای انگیزنده ای که موجب عمل او هستند ناچار باید از دماغش خطوطی بگذرد و به انگیزه اراده، او مبدل شوند بهمانگونه هم کلبه حوائج جامعه مدنی صرف نظر از اینکه در لحظه تعیین چه طبقه ای تسلط دارد. بناچار از خلال اراده دولت میگذرد تا به شکل قوانین بر همگان جنبه حتمی احرار نماید. این جهت صوری قضیه است که بخودی خود دنیایی است. ولی این سؤال پیش می آید که آیا مضمون این اراده صرفاً صوری - اعم از اینکه متعلق به شخصی جداگانه باشد یا یک دولت تمام - چیست این مضمون از کجا برمیخیزد و چرا همانا چنین میخواهند نه طور دیگری؟ ما ضمن پاسخ این سؤال به اینجا میرسیم که در تاریخ معاصر شامل تعیین کننده اراده دولت من حیث المجموع حوائج تعیین کننده جامعه مدنی و فلان یا بهمان طبقه و سرانجام تکامل نیروهای تولید و مناسبات مبادله است" (تاکیدها از ما است)

در آغاز تشکیل دولت جدید، خرده بورژوازی که بکنک "لیبرالها" توانسته بود از یکطرف حرکت نموده ها را مهار کند و از طرف دیگر با مذاکره و سازش باصطلاح دولت سابق را سرنگون کند و امپریالیسم را بیرون بریزد (البته تنها در ظاهر)، از آنجا که توانایی اداره مائین دولتی عظیم را که تقریباً دست نخورده انتقال یافته بود در خود نمی دید، آن را در مجموع به نمایندگان بورژوازی کمبرادور سپرد و خود باصطلاح وظیفه نظارت بر اعمال و حفظ انقلاب و دستاوردهای آن را به عهده گرفت. خرده بورژوازی سعی میکند جدا از مائین دولتی برای خود ابزار اعمال حاکمیت نیز بوجود آورد. کمیته های امام و شورای انقلاب همه در خدمت به چنین هدفی در پروسه قیام و بعد از آن بوجود آمدند و گسترش یافتند. این حرکت تا به آنجا پیش رفت که قرار بود وزارت "امر به معروف و نهی از منکر" جدا از کابینه و بقیه وزارتخانه ها بوجود آید که حتی نیازهای مالیش را نیز خود تأمین کند.

هرجا خرده بورژوازی در امور اقتصادی و برنامه ریزی های مملکتی کوچکترین دخالتی میکند (مثل دستور مجانی کردن آب و برق، خانه سازی برای "مستضعفین") و غیره، باعکس العمل شدید بورژوازی وابسته

روبرو میشود و بورژوازی تهدید میکند که خون را از اداره امور دولت کنار خواهد کشید. خرده بورژوازی نیز که از این مطلب بسیار وحشت دارد به سرعت جا میزند زیرا بخوبی میداند حتی برای لحظه ای هم قادر نیست ماشین دولتی پیچیده و مریض و طولانی که از رژیم شاه بارت رسیده است، را اداره کند. روحانیت دریافته بود که گرداندن دولت با اداره حوزه علمیه تفاوت های فاحش دارد.

خرده بورژوازی دو وظیفه را تعیین میکند: یکم محاکمه و مجازات آن دسته از عناصر رژیم سابق که کاملاً "در برابر توده ها رسوا و شناخته شده اند، که این عمل فشار توده ها و نیروهای چپ را نیز بدستال داشت. و دوم حفظ نظم و آرامش جامعه برای اینکه بورژوازی کمبرادور با خیال راحت بتواند ارگانهای دولتی خویش از ادارات دولتی تا ارتش و پلیس و ژاندارمری را بازسازی کند، صدماتی را که توده ها به این ارگانها زده اند ترمیم نماید و برنامه هایش را سر و سامان دهد. در مورد اول، بورژوازی، بخاطر جو سیاسی حاکم برجایه و فشار توده ها، نمیتوانست در آن اوایل اعتراض چندانی بکند، اگر چه اینجا و آنجا غر و غر میکرد و میگفت "با این اعدام ها آبرویمان توی دنیا رفت". و در مورد وظیفه دوم نمایندگان خرده بورژوازی، هر کجا توده ها صدای اعتراضشان بلند میشد و درخواست هایشان را از دولت موافقت مطالبه میکردند، بورژوازی گله میکرد که همه جا خرج و مرج است و با این شرایط نمیتواند وظایفش را انجام دهد و اگر وضع چنین بماند کارهای "انقلاب" بیش نخواهد رفت و او از مسئولیت شانه خالی خواهد کرد. نمایندگان خرده بورژوازی هم که از توده ها بریده و بر بورژوازی کمبرادور تکیه داده بودند، هر بار که بورژوازی از این تهدیدها میگوید و برای ترساندن آنها از این جا خالی ها میداد، از ترس اینکه با مفر بر زمین نخورند توده ها را مورد بورش قرار میدادند و فریاد میزدند "خفد ترید، صبر انقلابی داشته باشید، بگذارید بورژوازی وابسته کارش را بکند، شما توده ها و آنها که در میان شما توطئه می کنند، همه منافقند و بگذارید که کار انقلاب اسلامی به پیش رود". "بقول مارکس" همانگونه که در تمام اقدامات بزرگ دهکرا آنها (خرده بورژواها) معمول است، میتوان برای ارضای خاطر خویش، "مردم" خود را به خیانت متهم میکنند.

بهر تقدیر دیگری نبی باشد که بورژوازی حاکم بر کابینه متدبر و روح پایش را از این هم فراتر میگذارد. تقریباً اواسط فروردین ماه بود که باررگان بعنوان نماینده کابینه شروع به انتقاد از کمیته‌ها می‌نماید و تهدید میکند که در صورت متحل شدن کمیته‌ها استعفا خواهد نمود.

بورژوازی بخوبی میدانست که راهی جز تسلیم برای خرده بورژوازی وجود ندارد. (البته با کمی مقاومت) . خرده بورژوازی ابتدا تندیس‌ها را مخالفت میکند، ولی فشار بورژوازی کمیرادور از یک طرف و حملات و انتقادات نیروهای مترقی و چپ از اعمال کمیته‌ها و بخصوص اعضای وجود عناصر ساواکی و وابسته به رژیم سابق در آنها خورده بورژوازی را محور مسئله تسلیم می‌کند و موافقت می‌نماید که کمیته‌ها از عناصر ضد انقلابی تصفیه شوند. بورژوازی حاکم نیز باین امر رضا می‌دهد. بدین ترتیب هر دو با تصفیه کمیته‌ها موافقت می‌کنند و آنها با دو دید و دو هدف متفاوت، خرده بورژوازی با این تصور که با تصفیه کمیته‌ها از عناصر ضد انقلابی انتحام درونی آنها را افزایش دهد و از آن برای حفظ قدرت خویشی و اضمحلال حاکمیت خود در مقابل بورژوازی وابسته (بورژوازی بی‌انحصار) و نیروهای چپ استفاده نماید (البته با این بوجه وجود آوردن جامعه توحیدی) و بورژوازی کمیرادور با این نیت که کمیته‌ها را از عناصر انقلابی و مترقی تصفیه نماید و آن را که مورد تایید امام نیز می‌باشد به ابزار سرکوبی در خدمت خود درآورد. با این حرکت موقعیت عناصر تبعیض و وابسته در درون کمیته مستحکم گردید. از این پس خرده بورژوازی بیشتر از گذشته مرتباً در مقابل نیروی بورژوازی وابسته برای کسب قدرت دولتی عقب می‌نشیند. به عنوان نمونه اعلام‌های بکر عناصر وابسته به رژیم شاه، بخصوص اعدام هویدا، القاتلین و خرم، . . . ناگهان صدای اعتراض شدید جناحیانی از دستگاه حاکمه آمریکا را بلند می‌کند. بدینالی آن صدای اعتراض بوده‌ها به قطعنامه جاوبستن در سنای آمریکا به هوا بلند می‌شود و دکتر بزدی از در توقیف بر می‌آید و می‌گوید که جناحیانی در پارلمان آمریکا هستند که اعتراض کرده‌اند. والا دولت آمریکا با دولت ایران دوست است. (۱۳) سپس هیئت دولت به امام توصیه می‌کند که کمی کورناه بیاید و اعدام‌ها را کاهش دهد. وی و همکفراستش در ظاهر کرد و خاک بسیار می‌کنند ولی در عمل عصب

نشستی می‌کنند و حکم تخفیف اعدامها صادر می‌شود.

بدین ترتیب نمایندگان خرده بورژوازی برای حفظ قدرت در دستگیره حاکمه بیشتر و بیشتر در دام بورژوازی کمپرادور شوق می‌گیرند. این دو، نیروهای خود را در حزب نظم و آرامش جمع میکنند و علیه تمام خلیق و نیروهای ضد امپریالیسم جبهه می‌گیرند و خراستشان را نجات جامعه از جنگ "منافقان" اعلام میدارند. آنها شعار جامعه کهن یعنی "مالکیت، مذهب، خانواده، نظم و آرامش" را اسم شناسائی برای لستکریان خود برمیگزینند و با عبارت "ان فی ذلک لفتحا" قریب "به ضد انقلاب قوت میبخشند. از این لحظه به بعد هر شخصی، گروهی، نیروی اجتماعی و... که برای حفظ و گرفتن منافع طبقاتی خود به پا خیزد به کمک همان شعار "مالکیت، مذهب، خانواده، نظم و آرامش" او را از پای در می‌آورند. در چنین شرایطی ساده ترین و عادی ترین لیبرالیسم و سطحی ترین دمکراسیم بعنوان "سو، ضد به جامعه" به کيفر میرسد. در تکمیل این اعمال، پست ترین عناصر جامعه بورژوازی فالانژ مقدس نظم را تشکیل میدهند و خود ناحی جامعه میگردند.

اگر امروز می‌بینیم این ناجیان جامعه گروه گروه به هرکجا که بویی از مبارزه و دشمی با امپریالیسم به تمام می‌رسد حمله میکنند نه به ایمن خاطر... که آنها افرادی غمی القلب هستند و انحصارطلب، بلکه شرایط اجتماعی جامعه سرمایه داری وابسته است که این عوامل را اینگونه بحرکت در می‌آورد. بورژوازی برای حفظ خود در چنین جامعه ای مجبور است که سرمایه جنا را این بار تیزتر کند چرا که توده ها سرعت سره را، از ناسره شحتم می‌دهند و همچنین آنها یک بیروزی را از گذشته چند ماه پیش خود همراه دارند. برخلاف آنچه که ساده لوحان و ملی خوانسان دولت میدانند بورژوازی تنها منتظر فتح آخرین سنگرهای "مقاومت" خرده بورژوازی است. و باید آگاه بود که با فتح این سنگر نیز همه چیز همان شکل گذشته را خواهد یافت. بورژوازی نمایندگان خرده بورژوازی را با بسا خود با بیشتر در لجن‌زاری که تدارک دیده است فرو خواهد برد و بسا در صورت ستازس، آنان را از دولت بیرون خواهد ریخت. در چنین شرایطی سرده بورژوازی در قدرت هم قادر نیست که حرکتی از خود نشان دهد زیرا

با یک اعلام جنگ در واقع این خود او نیز هست که از قدرت طرد می‌گردد و برای حفظ این قدرت هم که شده حاضر نیست فرمان چنین جنگی را صادر کند. بورژوازی خیلی سعی نمود قدرتی را که توده‌ها پس از قیام در خود احساس می‌کردند بکسبه تقلیل دهد. ولی با توده‌های مسلح نمیتوان این چنین رفتار کرد. همچنین کوشش کرد خرده بورژوازی را در مقابل این دوراهی قرار دهد که با تثبیت دولت و یا هرج و مرج. واضح است که خرده بورژوازی ناتوان تر از آن است که در مقابل این قدرت قادر بایستادن باشد. خرده بورژوازی هرچند که برخلاف خواست باطنی بورژوازی وابسته دستور اعدام های عناصر رژیم گذشترا صادر می‌نمود، ولی دوراهی که بورژوازی در مقابل وی قرار داده بود، هر آن دو کوشش بصدا در می‌آمد که ادامه این حرکت هرج و مرج خواهد بود نه تثبیت. و بالاخره تسلیم از جانب خرده بورژوازی و اعلام عفو عمومی.

دولت بورژوازی وابسته هرگز اجازه نمیدهد که قدرت تصمیم گیرنده دیگری در جامعه وجود داشته باشد مگر اینکه شرایط افتضا کند. به همین خاطر به یک باره آن وزارتخانه جدا از کابینه بدست فراموشی سپرده میشود. این فراموشکاری تا به آنجا ادامه مییابد که مسئله "ولایت فقیه" نیز از جانب خود روحانیت به هیچ گرفته میشود (۱۴). در واقع فراموش کردن همه این مسائل از جانب خرده بورژوازی (که توده‌ها را سر بد "نیال" دارد) به چه معنی است؟ آیا پذیر از این است که رهبری اصلی حریمات در دست بورژوازی وابسته است! اگر عفو عمومی چهارماه پیش داده نمیشود اگر کمیته‌ها از ابتدا بصورت بحریان به ابزار سرکوب تبدیل نمیکردند - بخاطر تنهایی مقاومت خورده بورژوازی در مقابل بورژوازی است بلکه شرایط سیاسی جامعه - شور انقلابی توده‌هاست که مانع نمیکرد، ما بورژوازی بکسبه "کودتا" کند. بورژوازی همانطور که گفتیم خیلی نابل بود که بکسبه همه چیز را بیابان برساند ولی این عوامل بود که او را تاوان در انجامش می‌نمود. ولی این نیز هرگز بدان معنی نیست که در درون جامعه برای دوره‌ای قدرت "دوگانه" با مفاهیم لنینی آن وجود داشت. هرگز! آنچه در نظر می‌رسد یک شبیه قدرت دوگانه بود که تنها خورده بورژوازی "جانب" خوبی و ایشا بگشتن در مقابل توده‌ها دست و پا نمود و نه هم حمر دست.

نتیجه گیری

مادر تحلیل خود سعی نمودیم که در دو بخش مسئله را توضیح دهیم ، بحثی اول که بدون در نظر گرفتن وقایع روز مراه ، نقش افراد و نیروهای سیاسی - تمدنی ما بر خورد به نقش و سطح نفوذ امپریالیسم در کشور اقتصاد - سیاسی - فرهنگی ... و هم چنین با برخورد به ساخت اقتصادی اجتماعی جامعه و موقعیت طبقات و نقش هر یک نشان دادیم که ماهیت دولت در این گونه جوامع چگونگی حرکت مردم با دنبال کردن وقایع و در نظر گرفتن برخورد افراد و نیروهای سیاسی مختلف سعی نمودیم تا بحث بحث اول را مادیت بخشیده و آن را بطور مشخص نشان دهیم ، و نیز اینگونه چگونه خورده به روزروازی محبور می گردد در مقابل روزروازی تضمین نموده و دولت را به وی بسیار .

از آنجا که جامعه زهر سلطه ما قادر نیست حرکتی به سمت تکامل بردارد مگر اینکه سد سلطه امپریالیسم را درهم شکند تا قادر گردد که انقلاب دموکراتیک را برهروی طبقه کارگر به به روزی رساند و انقلاب اجتماعی در جهت سوسیالیسم را سازمان دهد ، و نیز چون تبلور این سلطه در روابط تولیدی جامعه ما خود را به وضوح نشان می دهد ، به این خاطر اساساً " منهدم نمودن روابط تولیدی سرمایه داری وابسته در گرو حل دو تعارضت امپریالیسم (سیاسی - اقتصادی - نظامی) در جامعه می باشد .

بر این اساس هر دولتی که در جامعه مستقر گردد خارج از اینکه امضای تشکیل دهنده آن گنجانند و جد سیاسی دارند ، برخورد مارکسیست لنینیستها به آن نه بر اساس خصوصیت افراد موجود در دولت بلکه بر این بنا که این دولت چگونه به مسئله و موقعیت امپریالیسم برخورد می نماید ، از این رو هر تحلیلی از ماهیت دولت که اساس حرکت خود را بر مبنای موقعیت امپریالیسم در جامعه مشخص ننماید قادر نیست که تحلیل دقیق و

درستی از دولت به عمل آورد.

همانطور که کتیم سارزات بوده ها در نکال و آندی اخیر
برسمای انزابی آگاهی بوده ها حجت متکهن خویش را که همانا مستند
امیرالیم بوده درمی یافت. این نکته از این زاویه مهم است که نیروهای
مختلف سعی می نمایند که ماهیت اصلی مبارزات بوده ها را به دوره های
مختلف تقسیم کنند که این درگاه اساساً تحت مارکسستی است. زیرا مدل
ما هستند که ماهیت مبارزات بوده ها همیشه براساس نظام اصلی آن ها
تعیین می گردد. خارج از اینکه اشکال بروز آن مختلف باشد. یعنی درحقیقت
است که تعار بوده ها در مراحل مختلف بنا بر سطح آگاهی آن متکهن تر
می گردد ولی این به آن معنا نیست که ماهیت مبارزات بوده ها تغییر
می نمود. مارکس در این رابطه می گوید: "تعداد بین نیروهای مولد و
روابط تولیدی | اشکال ساده

ملاحظه کردیم. چندین بار در تاریخ گذشته به وقوع پیوسته. بهرحال
بدون اینکه اساساً به خطر بیندازد و الزاماً به یک انقلاب منجر شود
(این تعداد - مترجم | در هر زمان اشکال نامعی و مختلفی به خود گرفته
است. مانند تصادمات وسیع. جنگهای طبیعی مختلف. تصادمهای فکری
جنگ عقاید. اخلاقیات نامعی و غیره... بنابراین تمام تعداد -
تاریخی علت اصلی خود را دارند. بنا بر نقطه نظر ما، این تعداد بین نیرو
های مولد و اشکال مولد | روابط تولیدی | است. " (ایدئولوژی آلمانی
انگلیسی ص ۱۸۸)

مارکس به روشی تعداد اصلی جامعه سرمایه داری کلاسیک و نکش
آن را توضیح می دهد، که می گوید تعداد بین نیروهای مولد و روابط تولیدی
است که گرد اصلی حل مسائل جامعه را در خود دارد هر چند که به اشکال
مختلف بروز می نماید. بنابراین همانطور که کتیم از آنجا که تعدادی که در
مقابل حرکت جامعه ما به سوی تکامل را است نموده است تعداد بین خادق و
امیرالیم می باشد. پس مبارزات و حرکات اجتماعی بوده ها ماهیتاً در
پاسخ به حل این تعداد است ولی به قول مارکس هر چند که "اشکال نامعی"
از تعداد اصلی جامعه را به خود بگیرند.

کسانی که سعی می نمودند ماهیت مبارزات بوده ها را برای دوره های

شد. دیکتاتور و بعداً شد دیکتاتوری - شد امپریالیستی ارزیابی نمایند
 در واقع از درک این اصل مارکسیستی عاجزند ، چرا که خود دیکتاتوری شاه
 در گذشته شکل تابعی همان تضاد اصلی جامعه بود و این اشکال تابعی
 ماهیت مبارزه و حرکات اجتماعی را تعیین نمی کند .

آنچه در متن مقاله متذکر گردیدیم و تقسیم بندی را که نمودیم
 تنها از این زاویه بود که نشان دهیم با رشد اوضاع بحرانی در جامعه و
 شدت ناپی مبارزات توده ها و بالنتیجه رشد آگاهی آنان ، چگونه تضاد
 اصلی جامعه خود را نمایان ساخت ، در واقع این پیرو را به این دلیل
 توضیح دادیم تا نشان دهیم که مبارزات توده ها تا چه حد و سطح بسی
 رفت ، این نکته از این زاویه قابل توجه است که ماهیت نیروی را که باعث
 کنت مبارزات توده ها در آن سطح باقی بماند و نه بیشتر را چتر به ششم ،
 زیرا برای توضیح یک واقعه تاریخی تنها کافی نیست به مانند تاریخ نویسان
 و نایع را در کنار هم قرار دهیم ، بلکه مسئله اصلی در واقع توضیح این
 پیرو بود که نشان دهیم با رشد آگاهی شرکت کنندگان در این مبارزه که
 تبلور آن را در شعارها و شکل مبارزات توده ها می توان مشاهده نمود روشن
 نمائیم و بقول لنین :

" برای یک ارزیابی درست مارکسیستی از انقلاب ، بر اساس
 ماتریالیسم دیالکتیک ، باید انقلاب را هم چون مبارزه نیروهای اجتماعی
 زنده ای بررسی نمود که در شرایط عمیق بخصوص فرار دارند ، به طرز
 مخصوصی عمل نموده و اشکال بخصوص مبارزه را با نوعیتی کم و بیش به کار
 می برند " . (جلد ۱۵ کلیات ص ۵۵) بر این اساس بود که سعی نمودیم
 پیرو مبارزات توده ها را ارزیابی نموده ، شعارها - اشکال مبارزاتی ، رهبری
 آن ، را در نظر گرفته از این مجموعه " شرایط عمیق " تحلیل خود را عرضه
 نمائیم . به این خاطر است که قادر می گردیم آن مرحله از مبارزه را که به
 وسیله " رهبری " دستور آتش بس داده شد را مشخص نموده و برهمنمای آن
 ماهیت آن نیرو را در شرایط خاص خود بررسی نمائیم . زیرا تجزیه افراد و
 نیروها از شرایط اجتماعی که در آن فرار دارند و تحلیل از آنها تنها بخشی
 از نحوه تحلیل م - ل است . تحلیل زمانی می تواند دقت خاص خود را
 یابد که مجموعه شرایط موجود را نیز در بر گیرد . این تحلیل خواهاز مبارزات

و بوظیفه برده‌ها یا بیروهایی مناسبی ...

و از تکامل این بحث قادر گردیم که ماهیت طبقاتی دولت را نیز
بتحقیق گردانیم. یکی از دلائل اینکه بیروهایی که معنی برده‌اند از ماهیت
دولت تحلیل به عمل آورند دچار انحراف گشته‌اند. در واقع همین نحطی از
اصول و شیوه تحلیل ماوریالیسم - دیالکتیک است علاوه برک نامعینان
از شرایط اقتصادی - اجتماعی جامعه که خود به دلیل درک غلط از سلطه
امبرالیسم در جامعه ما می‌باشد.

تنها یک مسئله را توضیح دهیم و آن اینکه هنگامی که ما معسرح
نمودیم که خورده بورژوازی با امبرالیسم و بورژوازی کمبرادور سازش نموده
است، به این معنا نیست که کل این بخش از جامعه در مقابل سیستم کورسین
نموده‌اند. بلکه به نظر ما معاندگان این بخش در واقع از پایگاه طبقاتی
خود در حال جدا شدن هستند. آن‌ها از این رو خورده بورژوازی سازماندهی
نمی‌سوند که غیر آنها نمی‌تواند از جیدی که خورده بورژوازی در زندگی خود
قادر به گذشتن از آن نیست فراتر روند و به این جهت در زمینه شوریک به
همان مسائل و دایره راه حل‌هایی می‌رسند که خورده بورژوازی به حکم منابع
مادی و بوظیفه اجتماعی در زمینه توانیک می‌رسد. ولی هنگامی که این
رهبران کورسین قدرت را در دست می‌گیرند و ما در حال گسستن
قادر می‌گردیم که آن محدودت شک گذشته را درهم شکند و در واقع از نظر
خود جدا گردیم. به همین دلیل بخش عمده خورده بورژوازی جامعه ما
نیست که سازش نموده‌چوا که سیستم موجود با سح گوی سازشایی نیستند
و بهر ما روند هر طایفه آن مدتلم خواهند کرد. و این امر روشن است که
طناب داری که امروز از جانب رهبران خورده بورژوازی می‌گیرند بوده‌های
و حسیکنتر می‌توانند خیلی سوبعنوان حالت بورژوازی بر گردن خود آنها
خواهد افتاد.

ما بر آنچه گفته شد ماهیت دولت را در خدمت حفظ روابط
اقتصادی - اجتماعی (سرمایه داری و استبداد) جامعه ازمایی نموده و وجود
انراد و گاه بیروهایی مختلف در دولت تنها تاسوی کناری در سیاستهای
روزمره دانسته و در کسب و فروش‌های مختلف دولت باس از جنگویی برخوردار
این بیروها به مسائل مختلف اقتصادی - سیاسی - اجتماعی برخوردگی ...

مشاور هی‌گردد ولی ماهیت کل پدیده را دگرگون نمی‌سازد و سمت حرکت دولت در مجموع در خدمت حفظ سلطه امپریالیسم و رشد یوزوازی کمپرادور باقی خواهد ماند. در حقیقت این رسالت به عمده دولت کنونی گذارده شده است که صدماتی را که توده‌ها بر امپریالیسم وارد نموده اند ترمیم نموده و جلوی حرکت توده‌ها را در پیشروی به سوی نابودی کامل این سلطه سد نماید.

با ايمان به سرورزی

گروه پیشرو

۱- عده ای حتی در تحلیل از ماهیت طبقاتی افراد و نیروهای سیاسی نیز به خطا میروند و تنها بر مبنای شعارها، گفته ها و تبلیغات ظاهری عملکرد آنها قضاوت می کنند. مثلا آنها میگویند فلان شخص یا فلان نیروی سیاسی ملی و ضد امپریالیست است زیرا از یکطرف اسلافشان شهیدمان ملی و ضد امپریالیستی چون دکتر مصدق، دکتر فاطمی و غیره میباشند و همواره در غالب آنان جلوس میکند و از طرف دیگر سباده آور سارزات آزادیخواهانه مبارزین راستی و آزاده صدر اسلام بوده و نیز هر حرکت خود مبارزات این بزرگ مردان تاریخ را با تحلیل فراوان رسانده میدارند و آنان را الهام کننده خود میدانند.

در توضیح چگونگی اشتباه چنین برخوردی چه خوب است این گفته زرف مارکس را بخاطر یاد کنیم :

"اگر در زندگی مادی ممان آنچه که شخص در مبارزه خود میاندیشد و بر زبان میراند و آنچه که در واقع هست و بدان عمل میکند فرق میگذارد. در سردهای تاریخی نظریه اولی باید میان گفتار و ادعاهای احزاب و بیعت واقعی و منابع واقعی آنان، میان تصورات آنها در باره خویش و آنچه که در واقع هست فرق گذاشت."

اگر کسانی سعی می کنند خود را در قالب دکتر مصدق جا بزنند و برای این منظور کلمه شعار و متن ملی و ضد امپریالیستی مصدق را عاریت می گیرند، یا اگر به صورت احمد صدر اسلام، خودشان را می آرایند و سعی خواهند که سواد آنان با مترکین مبارزه کنند، اگر امیر رحیمی ها که این روزم ابو مسلم این را چنین سارز خطه غریبان را به عاریت می گیرد و گروهی چون ساه جامگان را میا می دارد، ... خلاصه اگر همه بجلد مردگسلی میروند و می خواهند ارواح آنان را کمک طلبند دقیقا بدین خاطر است که مقول مارکس می خواهند با احیای اموات، محتوای محدود مبارزه خویش را از نظرهای پستیده دارند و نور و شوق خیره را در اوج ترازوی بزرگ تاریخ نگاهدارند.

مارکس چه خوب این مطلب را در تحلیل خود از مبارزات و انقلابات

فرد مجدهه فراسه تصویر میکند و می گوید :

"انسانها خود سازندگان تاریخ خویشند، ولی نه طبق دلخواه نمود
و در اوضاع و احوالی که خود انتخاب کرده اند، بلکه در اوضاع و احوال
موجودی که از گذشته باثرب رسیده و مستقیماً با آن روبرو هستید، شعائر و
سین تمام نسلهای مرده چون کوهی بر مفرزندگان فشار میآورد، از اینجا
است که درست هنگامی که افراد کوشی به سواری خویش و محیط اطراف
خویش و ایجاد چیزی نمکی بی ساخته میشوند، درست در یک چنین ادوار
حزاسهای انقلابی، ارواح دوران گذشته را ساری می‌طلبند، اسامی آنان،
شعارهای نمکی و احساسهای آنان را معاربت میکنند تا با این آرایش مسعود
تجلیل باستان و با این زبان عاریتی صحنه جدیدی از تاریخ جهانی را برتری
کند... هنگام بررسی جگوهکی این استعداد از ارواح مردگان تاریخ جهانی
تفاوت فاحش میان آنها دوراً به چشم می‌خورد: کامل دهنون، دانتون،
روسسیر، سن ژوست و ناپلئون، هم قهرمانان و هم احزاب و توده‌های
دوران انقلاب اول فرانسه با جامعه رومی و با عمارت رومی و طبقه زمان
خویش یعنی رهائی از قید و بندها و استقرار جامعه نوس بورژوازی را
انجام میدادند... ولی همینکه فراموش احتمالاً جدید مستقرگردید
تمام موجودات عظیم الحنت، عهد عشق و سهرامه آنان تمام روم باستان
احیاناً شده... از صحنه بایدید شدند، جامعه بورژوازی با هنرهای واقع
بینانه خود مترجمین حقیقی و مستقیمان واقعی خویش را... ایجاد
کرد، سرداران واقعی این جامعه در پشت سز سگاسهای تجارتی و مالی جا
داشتند... این جامعه در تب و تاب ایجاد عزوت و مبارزه رقابتی مسالمت
آمیز از یاد مرده بود که کهنواره‌اش را اشباح روم باستان حفاظت میکردند،
ولی علی‌رغم فقدان حصلت قهرمانی در جامعه بورژوازی برای بیدایش آن
قهرمانی، خانماری، ترور، جنگ داخلی و جنگ میان خلقها لازم آمدند،
گلابدیاورها جامعه بورژوازی در سنو و شعائر نمکی کلاسیک جمهوری روم
آرمانها و صور هنری و بیدارهایی را که برایشان لازم بود تا محتوی محدود
بورژوازی مبارزه خویش را از نشر خود بپوشند دارند و شور و شوق خود را
در اوج تراژدی بزرگ تاریخی نگاهدارند، مانند، یک قرن پیش از آن در
مرحله دیگری از تکامل گرومول و مردم انگلستان نیز زبان و شوق و شور و
بیدارهایی را که از تورات عاریت گرفته بودند بکار میبردند، ولی همینکه

هدف واقعی مدست آمد و تحول بورژوازی جامعه انگلستان انجام یافت
 لوک (فیلسوف و اقتصاد دان انگلیسی) جایگزین حقوق نمی شد .

۲- این مسئله از این جهت جاز اهمیت می باشد که خود یکی از
 عمده ترین گره گاههای فلسفی مارکسیسم و روبریونیسیم است . گفتیم که
 بوگدانوف یکی از فرموله کنندگان این تفکر در فلسفه بوده است . او میگوید :
 " اگر این یا آن پدیده - حرکت یک جسم () ، حیات یک
 اورگانسیم ، تکامل یک جامعه که منتج از تضاد دو نیروی متقابل می گردد ،
 هنگامی که از نظر کمی یکی غالب شود ، هر چند هم به مقدار ناچیز ، پدیده
 نسبت آن جهت گیری می کند ، و دیگری (نیروی متقابل - مترجم) در تحت
 کنترل آن قرار می گیرد . مادام که نیروی دیگر رشد کند و تعادل آخری را
 تغییر دهد ، کل ماهیت پدیده گیشنا " تغییر می کند . و ناپایان این چرخش
 است ، بعدها (اگر نیروی دومی به مقدار کوچکی رشد کند) (پدیدم - مترجم)
 جهت جدیدی اتخاذ می کند " .

بحث فوق از نظر اساسی حرکات مکانیکی صحیح است ، ولی در مورد
 رشد و حرکت یک پدیده اجتماعی هرگز چنین اتفاقی نمی افتد . اگر چنین
 تفکری از نظر فلسفی بر یک جریان فکری غالب گردد ، حرکت عظمی آن
 تنها در چارچوب روبریونیسیم قادر به تجلی خویش است ، در واقع اساس
 گذار مسأله از نظر فلسفی در نکته فوق قرار دارد .

به همین خاطر است که با منطبق فوق اگر حرکت حزب توده را مورد
 بررسی قرار دهیم می بینیم که کاملاً " منطبق می باشد . حزب توده اگر از
 آست اله خمینی دفاع همه جانبه می کند یا این تحلیل است که در درون
 دولت جناح امپریالیستی نیز وجود دارد و در مقابل آن باید جناح شورده
 بورژوازی را تقویت نمود . یعنی در واقع همان منطق بوگدانوف ، که اگر یکی
 از گرایشات مختلف درون یک پدیده از نظر کمی رشد کند ، پدیده تغییر
 ماهیت می دهد . این جاست که ماهیت روبریونیسیتی حزب توده بیرون زده
 و خود را آشکار می کند . بحث رفقای " گروه مبین پرستان " نیز هر چند
 ناآگاهانه ولی عملاً " از یک چنین اساسی نشاء گرفته است .

اما مارکسیستها ماهیت و جهت حرکت یک پدیده را بر مبنای
 ماهیت و جهت حرکت تضاد اصلی آن مورد ارزیابی قرار می دهند . همان

گونه که در متن بحث بدان پرداختیم.

۳- رجوع کند به تشریحات گروههای تشکیل دهنده "کنفرانس وحدت" از جمله جزوه "مسئله قدرت حاکمه در انقلاب دمکراتیک" نوشته "مبارزین راه آرمان کارگر" و هم چنین شعارهای مختلف تشریح "حقیقت" از گن "انحاده...".

۴- نقل از تشریح سپهر شماره ۱۱.

۵- این فرصت نشان با استفاده از ترم "بورژوازی لیبرال" نسبتاً بزرگ گنگ و نامشخص مرز بین واسطی و عدم واسطی، با عبارت دیگر مرز بین بورژوازی ملی و بورژوازی کمپرادور را در ذهن نموده با مخدوش کرده و آب به آسباب امپریالیسم و بورژوازی وابسته سرزنش، مرجوع کند به "حقیقت" (بخش داخل) شماره ۱۰.

۷- دیدن صرف انعکاسات خارجی مملکت دولت بدون توجه به تضاد اصلی جامعه معنی تضاد بین خلق و طبقه امپریالیستی، بسیاری از نیروها از جمله بسیاری از طرفداران "کنفرانس وحدت" را به خرید و گریزهای بی پایه و ریشه‌یستی و بی زدن های کسل کننده کشانده است. مثلاً این نیروها زمانی از دولت خریده میگردند و با اصطلاح بر آن فشار می‌آورند که چرا بانکها و صنایع را ملی نمیکند، و زمانی که دولت دست به چنین کاری زد و بانکها و سهام برخی از کارخانه‌ها را با اصطلاح "ملی" کرد این دولتی تعداستند چه بگویند و خریده میگردند که این ملی کردن نیست دولتی کردن است؟ باید سؤال کرد مگر صدق صنایع نفت را چگونه ملی کرد؟ جز از به تعلق دولت در آوردن آن؟ یا اگر بپوشانیم با اصطلاح را به بورژوازی رساند و دولت خود را بوجوه آورد جز از طریق دولتی کردن صنایع و بانکها آنها را ملی نمیکند؟ ولی این تنها ظاهر قضیه است. نکته اصلی چگونگی برخورد به این عمل در چهارچوب روابط اقتصادی - اجتماعی حاکم و ماهیت طبقاتی دولتی است که این عمل را انجام میدهد، والا تا هم‌اکنون مگر که دست صدق را در ملی کردن صنعت نفت از پشت بسته است و ظاهر امر نیز چنین بود. ولی ملی کردن با اصطلاح "نیم بند" صدق مسا "ملی کردن" تمام عبارات شاه دو ماهیت کاملاً متضاد داشت.

این نیروها با نیت (اگر برنسیب سیاسی داشته باشند که ندارند)

نظیر حزب نوره، این برنامه دولت را نامند کنند و با نظر اصلاح خویش ادعا کنند که انقلاقی نیانسانده و این " ملی کردن " نیز نظیر " انقلاب سفید " تنها یک مانور سیاسی بوده است. منتها اثر در سالهای اول بعد از اصلاحات ارضی شاه، پیش بقول رفیق احمدزاده هنوز ادعا کرد که این موضع گیری درباره اصلاحات ارضی " مصری از اصالت انقلابی و حفظ اصول انقلابی م - ل را در خود " دارد ولی اکنون جز اپوزیسیون و اکونومیسم نام دیگری بر آن نمیتوان گذاشت. همین توجه نکردن به سאלه سلطه امیرالیهستی که مبنایست بطور ارگانیک و نه مشابه زمینه هرگونه تحلیل و تبیین در نظر گرفته شود موجب اشتباهات فاحش بسیاری از نیروهای سیاسی در طول تاریخ مبارزات ۳۵ ساله مردم ایران گشته است. از آنجمله نماینده بورژوازی ملی خواندن رضا خان، خلع سلاجق شدن در مقابل اصلاحات ارضی شاه، مترقی خواندن آن، اذهمان نه تضعیف یافتن تضادها و از سوی رمتن شرایط عینی انقلاب و امروزه نماینده بورژوازی ملی خواندن دولت کومنی را میتوان نام برد.

۸- البته بگذاریم از اینکه در دولت کومنی حتی عناصر و نیروهای وابسته به امیرالیهسم و بورژوازی کمبرادور نیز وجود دارند.

۹- تعمق در این سیاست امیرالیهسم آمریکا میتواند هشدار میباید برای نیروهای انقلابی که اساساً در چه زمانی امیرالیهسم قادر خواهد بود که به صورت مختلف در ایران منافع خدشه دار شده خود را بار ستاند. از آنجا که دولت موجود قادر نیست به خواسته توده ها پاسخ گوید، اعتماد سیاسی موجود در بین آنها نسبت به دولت هر روز ضعیفتر می گردد هم چنین به خاطر روحیه توده ها که سریماً با یک موضع گیری سیاسی برای کسب خواسته های خود وارد عمل می گردند و نیز حرکتها آگاهانه محشی در درون دولت که در دامن زدن به چنین شرایطی که در ارتباط مستقیم با برنامه های امیرالیهسم می باشند فاکتورهائی است که رنگ خطر را به صدا درآورده است. از این رو وظیفه نیروهای انقلابی است که توده ها را نسبت به چنین حرکتاتی و نتایج عملی آن آگاه نموده و آنان را برای بروز چنین شرایطی که دور هم نمی تواند باشد آماده نمایند.

۱۰- در رابطه با تاثیر بحران اقتصادی بر روی قدرت حاکمه باید

گفت که اولاً "جامعه سرمایه داری وابسته ما به طور دائم بحران " رکود " را با خود حمل می کند ولی زمانی که بحران " نورمی " که معدننا " بحران منتقل شده از کشورهای امپریالیستی است به بحران موجود در جامعه اضافه می گردد (نه به مانند جمع جبری آنها) شرایطی را مانند اوایل سال ۵۶-۵۵ در جامعه از نظر اقتصادی به وجود می آورد.

این بحران در پروسه رشد خود می تواند به شرایط انقلابی تبدیل شود. به همین خاطر در پروسه رشد چنین شرایطی کلیه نیروهای موجود در جامعه از تاثیر آن مصون نمی باشند. حتی دستگاه حاکمه. نهاد های درونی آن نیز نسبت به بحران از خود عکس العمل بروز داده، در این حالت که شکل حاکمیت موجود در جامعه (دیکتاتوری) خریه پذیرتر گردیده به علاوه اینکه سیاست امپریالیسم نیز در مثل شدن دیکتاتوری که خود ناشی از رشد بحران بود بر این حرکت تاثیر گذاشت.

۱۱- الف - رهبری سازمان چریک های فدائی خلق در اعلامیه ای تحت عنوان " مستحکم باد پیوند جنس دانشجوئی ما با بیخگانان مسلح خلق " به تاریخ ۱۶ مهر ماه ۵۷ یعنی در آغاز سال تحصیلی، بدستال امتحانات طولانی دانشگاهها و اوج مبارزات توده ای خطاب به دانشجویان می گوید: " امتحانات سیاسی طولانی مدت با توجه به ضرورت کار سیاسی در جهت تشکل هرچه بیشتر جنس دانشجوئی و ارتباط با جنبش توده ای و بالا نگاه داشتن جو سیاسی در محیط دانشگاهها، نمی تواند در چنین شرایطی به اهداف فوق تحقق یابد. و ما تاکید خود را بر روی تسدایم امتحانات کوتاه مدت قرار می دهیم ".

عدم درک صحیح از شرایط جامعه و سمت حرکت آن، در شرایطی که واقعه خونین ۱۷ شهریور را پشت سر گذاشته ایم، در زمانی که سازمان اعلام می کند ما معتقدیم بودیم شرایط انقلابی در جامعه حکمفرماست، این نوع رهنمودها برای نیروی بالفعل جنس مطرح ساختن جای شگفتی دارد و تنها نمایانگر درک رفق از مارکسیسم - لنینیسم است و سر.

دانشجویان که تازه نیروی بالفعل بوده، در این شرایط سازمان مسئله حق بیعه و امتثالیم را برای زحمتکشان و کارگران پیشنهاد می کند. ب - قدر مورد اعتقادین به "کار آرام سیاسی" از جمله بازمان

پنجاه هفتاد سال که خود آنها اعتراف کرده اند (البته خیلی ریزگانه) که در این دوران بپدی اکتونومیستی داشته اند (رجوع کنید به جزوه " نقدی بر بیس به سوی مبارزه ایدئولوژیک ") .

منتها لازم به تذکر است که نیروهای سیاسی همواره در گره‌های تاریخی ماهیت خود را تمام عیار به تعارض گذارده و آشکار می‌سازند ، والا این جریانات همیشه اکتونومیست بوده اند .

۱۲- توجه صرف به سلورات خارجی بدیده ها و نگرش یک سازه

به اتفاقات و حرکات روزمره و عاقل ماندن از ماهیت اصلی آنها ، این تفکر را بعد از اصلاحات ارضی شاه سپر به نتایج اشتباه آمیزی رساند ، آنها با مشاهده عدم وجود جنبش های توسعه ای وسیع که تنها یکی از سلورات وجود شرایط عمیق انقلاب است به این نتیجه رسیدند که شرایط عمیق انقلاب وجود ندارد و جامعه در مرحله شکوفایی اقتصادی است . این ردها ادعایی کردند شرایط عمیق انقلاب و موقعیت انقلابی یکی است و آنها " عمیقاً " " سدرک لستی آن مائل آمده اند ، جالب اینجا است ، زمانی که موقعیت انقلابی فرا رسید آن را هم نتوانستند تشخیص دهند و مقول خود رفا دو ماه ارتودها عیب بوده اند (جزوه " جلسات بحث و گفتگو " دسر اول - دانشجویان بستگام) ، چالتر اینکه نکهت فرق را آنچنان بی اهمیت مطرح می‌کنند که به گویی تنها اشتباه کوچکی اتفاق افتاده است .

۱۳- آقای بوردی در اینجا از " دولت امریکا " جناح آقای کارتر

معنی جناح با اصطلاح " دمکرات و لیبرال " را مورد نظر دارند که سوزواری که برادور درون دولت فعلی ارادت خاصی نسبت به این جناح نشان میدهد سهیده نیست که این آقایان شدیداً " نگران موقعیت سیاسی آقای اندرویاک " نمایندگانی امریکا در سازمان ملل هستند و در مدت زمانی که جناح مخالف در پارلمان شدیداً " جناح کارتر و آقای " بانگ " را خاطره مذاکراتش با نماینده سازمان آزادیبخش فلسطین رمز فشار گذاشته است ، ناگهان بفرق مواضع " ضد صهیونیستی " خود افتاده اند و از احکامات و مواضع ضد امپریالیستی و ضد صهیونیستی خود ها منع مقاصد خویش بهره می‌جویند .

۱۴- در رابطه با مسئله ولایت فعه " باید گفت این یکی از اساسی

ترین برنامه های روحانیت بوده است. ضمنی شرایط سیاسی و اقتصادی جامعه عملاً "ناکمون جلوی امرای علمی آن را به صورتی که آیت اله خمینی در کتاب "ولایت فقیه" مطرح ساخته گرفته است. ایجاد مجلسی برای تنظیم قانون اساسی قبول اصل ریاست جمهوری... همه بهمانگر عقب نشینی های روحانیت از محتوای اصلی "ولایت فقیه" می باشد. در رابطه با همین مسئله در کتاب ولایت فقیه آمده است:

"احتیاجی نیست بعد از تشکیل حکومت بنشینند قانون وضع کنند... همه چیز آماده و مهیا است فقط می ماند برنامه های وزارتی که آنهم یکمک و همکاری مشاورین و معاونین متخصص در رشته های مختلف در یک مجلس شورایی ترتیب داده و تصویب میشود.

در ضمن اینکه در رابطه با مسئله "ولایت فقیه" همین خود "فقیها" اختلاف وجود دارد. که این خود باعث ضعف تر شدن اعمال نفوذ از کانال "ولایت فقیه" خواهد بود. شاید اینکه بورژوازی دروز، دولست اساساً با چنین روشی توافق ندارد و هرگونه مفاومت از طرف روحانیت بر روی این مسئله میتواند موقعیت خود روحانیت را زیر سؤال قرار دهد. هر چند که ممکن است مسئله ای به نام ولایت فقیه مورد قبول دولت قرار گیرد ولی این مسئله هرگز با آن محتوا مورد نظر طرح کنندگانش نخواهد بود.

۳۵۴ ریال

گروه مسرو

